



آزادی نرگس محمدی را به خواستی فوری و همگانی تبدیل کنیم!

تلاش برای صلح، به جای گسترش حضور نظامی در گرداب جنگ سوریه
بیانیه پیرامون حضور نظامی جمهوری اسلامی در سوریه
هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
صفحه ۲

در این شماره می خوانید:

- صفحه ۳ - زمینه‌های اعمال فشار حکومت بر هنرمندان
- صفحه ۳ - استراتژی سیاسی ما
- صفحه ۶ - حذف قالیبافان از شمول بیمه: مجازات قالیبافان به جای کارفرمایان!
- صفحه ۸ - بودجه نظامی، بلای جهان و ایران
- صفحه ۹ - نظریه‌ای در مورد مردسالاری
- صفحه ۱۱ - «اصلاح طلبی» و «انقلابی» دارای ذات نیستند (بخش پایانی)
- صفحه ۱۷ - دختری که سنگی از قلعه شد!

تلاش برای صلح، به جای گسترش حضور نظامی در گرداب جنگ سوریه



بیانیه پیرامون حضور نظامی جمهوری اسلامی در سوریه

جمهوری اسلامی وارد گرداب جنگ سوریه شده است. در حالی که هر روز اخبار تازه‌ای از کشته شدن فرماندهان و اعضای سپاه پاسداران در سوریه در رسانه‌ها منتشر می‌شود، جمهوری اسلامی همچنان مدعی است که حضور سپاه پاسداران در سوریه تنها جنبه مستشاری نظامی دارد. کشته شدن سرتیپ پاسدار حسین همدانی معاون قاسم سلیمانی و عده قابل توجهی از فرمانده سپاه و پاسدار و فیلم‌های ویدئویی پخش شده، نشان می‌دهد که حضور سپاه در سوریه فراتر از مشاوره نظامی است. گفته می‌شود که تا کنون بیش از ۱۴۰ عضو سپاه در سوریه کشته شده‌اند. سپاه به افغان‌ها و مناطق محروم در سیستان و بلوچستان مراجعه کرده و جوانان بیکار و فقیر را با دادن وعده‌های مختلف جلب و آن‌ها را برای گذراندن "دوره آموزش نظامی" و "آمادگی برای شرکت در جنگ سوریه به پادگان‌ها اعزام می‌کند." سپاه تا کنون هزاران افغانی، پاکستانی و ایرانی را در لشکر فاطمیون آموزش و سازمان داده و راهی جبهه‌های جنگ سوریه ساخته است. خبرگزاری روسی اسپوتنیک اعزام "هزاران نفر برای شرکت در عملیات زمینی مشترک برای پس گرفتن شهر حلب به سوریه" از جانب جمهوری اسلامی را گزارش کرده است.

سپاه در سوریه نیروهای "شبیجه" و "کمیته‌های مردمی" را به صورت نیروی شبه‌نظامی برمبنای الگوی نیروی بسیج سازماندهی کرده و قاسم سلیمانی فرمانده سپاه قدس، اخیراً گروه‌هایی از شبه‌نظامیان شیعه عراقی را به سوریه اعزام نموده است. حزب‌الله لبنان نیز در پاسخ به درخواست جمهوری اسلامی به جنگ داخلی سوریه پانواده است. علاوه بر این شواهد دال بر حضور وسیع سپاه در جنگ سوریه، علاءالدین بروجردی رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس رسماً آمادگی جمهوری اسلامی برای اعزام نیروی نظامی به سوریه را اعلام کرده و گفته است: "اگر سوریه از ایران خواهان اعزام نیروی نظامی شود، ایران این درخواست را بررسی خواهد کرد."

دولت اسد فاقد منابع مالی لازم و کافی برای اداره کشور و ادامه جنگ است. در حالی که جنگ نیاز به منابع مالی و اسلحه دارد. رژیم ایران به دولت اسد کمک‌های تسلیحاتی و مالی کلانی می‌کند. به گفته نماینده ویژه سازمان ملل در سوریه، جمهوری اسلامی سالانه ۶ میلیارد دلار به عنوان کمک مالی در اختیار دولت بشار اسد می‌گذارد. مبلغی که به نوشته بلومبرگ در سال‌های ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳ بین ۱۴ تا ۱۵ میلیارد دلار بوده است.

در سوریه تنها جمهوری اسلامی نیست که حضور نظامی دارد. در حال حاضر سوریه به کشاکش قدرت‌های بزرگ جهانی و منطقه‌ای، به نبرد نظامی جبهه شرق (روسیه، عراق، جمهوری اسلامی و دولت بشار اسد) و جبهه غرب - غرب و به تاخت و تاز سربازان و جنگجویان گوناگون تبدیل شده است. این روزها آسمان سوریه از جنگنده‌ها و موشک‌های قدرت‌های بزرگ جهانی و منطقه‌ای و زمین سوریه با انبار سلاح‌های مدرن و پیشرفته پر شده است. جمهوری اسلامی وارد چنین گردابی شده، در آن نقش فعالی بازی کرده و با صرف هزینه سنگین، سهم بزرگی را در استمرار رژیم مستبد بشار اسد به عهده گرفته است.

گرایش مسلط کنونی در سیاست‌گذاری خاورمیانه‌ای جمهوری اسلامی، سوریه را به عنوان "عمق استراتژیک" خود و اهداف شرکت در جنگ سوریه را اهداف راهبردی انقلاب اسلامی تعریف کرده و این تلقی از حضور در جنگ سوریه را اشاعه می‌دهد که اگر جمهوری اسلامی در سوریه با آمریکا و عربستان درگیر نشود، مجبور خواهد بود در مرزهای ایران وارد جنگ با این کشورها گردد. رژیم ایران که با اسرائیل خصومت عمیقی دارد، سوریه را به عنوان جبهه مقدم در برابر آن و پلی برای ارسال کمک‌های تسلیحاتی به حزب‌الله به حساب می‌آورد.

حضور نظامی در سوریه به سیاست ستیز جمهوری اسلامی با آمریکا و اسرائیل میدان وسیعتری داده و کشور ما را وارد گرداب جنگ داخلی سوریه کرده است که سرانجام آن روشن نیست و می‌تواند پیامدهای ناگوار برای کشور ما داشته باشد. در حالی که اقتصاد کشور ما با رکود و دولت با کسری بودجه روبرو است و قیمت نفت به شدت پائین آمده و درآمد ارزی به نصف رسیده است، در شرایطی که بیکاری و تورم دو رقمی است و کارگران و زحمتکشان در شرایط فلاکت‌باری زندگی می‌کنند، جمهوری اسلامی با دست و دل بازی، دلارهای نفتی را به پای رژیم مستبد بشار اسد می‌ریزد و ایرانی‌ها، افغان‌ها و پاکستانی‌ها را در جبهه‌های جنگ قربانی می‌کند. منافع ملی کشور ما در ستیز با اسرائیل و آمریکا، در سیاست توسعه‌طلبی در منطقه و حمایت از رژیم‌های مستبد نیست. منفعت ملی ما در برقراری صلح در منطقه است.

زمانی که مردم سوریه علیه رژیم مستبد بشار اسد به حرکت درآمدند، جمهوری اسلامی به جای اعمال فشار به رژیم اسد که تظاهرات مسالمت‌آمیز مردم را سرکوب نکند، دست به اصلاحات بزند و به خواست دموکراتیک مردم پاسخ مثبت دهد، حرکت مردم سوریه را توطئه خواند و به انتقال تجربه سرکوب جنبش سبز به ارگان‌های سرکوب آن کشور اقدام کرد. با سرکوب مردم معترض توسط رژیم بشار اسد، برخی کشورهای منطقه با تقویت نیروهای سلفی به جنگ ابعاد وسیعی بخشیدند. آن‌ها در تداوم و گسترش جنگ نقش برجسته‌ای داشتند. بر اثر جنگ بیش از ۴ میلیون شهروند سوریه آواره و تقریباً ۸ میلیون نفر بی‌خانمان و بیش از ۲۵۰ هزار نفر کشته شده‌اند.

جبهه جنگ در سوریه و صف‌بندی‌های شکل گرفته، درهم‌تنیده، پیچیده و ناروشن است. این پیچیدگی و درهم‌تنیدگی تنها در بین نیروهای داخلی مخالف بشار اسد بچشم نمی‌خورد، بلکه در بین متحدین منطقه‌ای و بین‌المللی آن‌ها هم دیده می‌شود. در داخل سوریه مخالفین علاوه بر جنگیدن با بشار اسد، در گیر جنگی شدید با یکدیگر هستند. آمریکا و متحدین منطقه‌ای مخالف بشار اسد به سرگردگی عربستان، با نیروهای مورد حمایت یکدیگر در سوریه در حال جنگ هستند. در مقابل جمهوری اسلامی و آمریکا که از سیاست‌های متضاد در منطقه پیروی می‌کنند، در مبارزه با داعش در یک جبهه قرار دارند. با حضور نظامی روسیه، جنگ در سوریه وارد فاز جدیدی شده است. حضور نظامی روسیه از یکسو به تشدید جنگ و تقویت موقعیت رژیم مستبد بشار اسد منجر شده و از سوی دیگر امکانات بالقوه برای راه‌حل دیپلماتیک را تقویت کرده است. تقویت واقعی و تحقق امکانات برای راه حل دیپلماتیک، مشروط به ترک رویکرد نظامی در وضع کنونی سوریه است. —

آرایش نظامی و سیاسی در سوریه بگونه‌ای است که هیچ یک از طرفین در چشم انداز نزدیک قادر نیست طرف مقابل را در جبهه‌های جنگ شکست دهد و بر تمام سوریه مسلط گردد. دولت اسد می‌تواند در سایه حضور نظامی روسیه، جمهوری اسلامی و حزب‌الله، برخی شهرهای سوریه مثل حلب را تصرف کند ولی دشوار به نظر می‌رسد که بتواند داعش، جبهه النصره و ارتش آزاد را با توجه به کمک‌های عربستان، قطر، ترکیه و کشورهای غربی به آن‌ها، از خاک سوریه پاک کند. از سوی دیگر با توجه به حمایت روسیه، ایران و حزب‌الله از بشار اسد، آمریکا و متحدین منطقه‌ای او و ...

زمینه‌های اعمال فشار حکومت بر هنرمندان

سهراب مبشری



یادداشت سیاسی کارآنان

در ایران اعلام شده است که دو نفر به اتهام همکاری در مدیریت سایت «رادیو جوان» بازداشت شده‌اند. رادیو جوان حدود ۱۰ سال پیش در آمریکا راه اندازی شده است. این سایت مجموعه‌ای از آثار هنرمندان فعال در عرصه موسیقی را ارائه می‌کند. هم آثار خوانندگان مقیم ایران و هم تولیدات هنرمندان خارج از کشور در سایت رادیو جوان عرضه می‌شود. صحت و سقم ادعای ارتباط افراد دستگیرشده در ایران با رادیو جوان معلوم نیست.

هم‌زمان با انتشار اخبار مربوط به دستگیری این دو نفر، به شماری از خوانندگان در ایران از سوی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی کتبا اطلاع داده شده است که اجازه فعالیت در ایران، مانند برگزاری کنسرت، از آنها سلب شده است. در این نامه‌ها علت این ممنوعیت، همکاری با سایت رادیو جوان، پخش کلیپ‌های خوانندگان از شبکه‌های ماهواره‌ای و «تخلفات» در کنسرت‌های این خوانندگان در خارج از کشور عنوان شده است. گزارش‌ها حاکی از دریافت چنین نامه‌هایی از سوی برخی چهره‌های سرشناس موسیقی ایران مانند رضا صادقی، محسن یگانه، محسن چاووشی، همایون شجریان، حافظ ناظمی و احسان‌خواجه امیری است. مقامات وزارت ارشاد به انتشار خبر ممنوعیت فعالیت هنرمندان واکنش‌های

متضادی داشته‌اند. معاون امور هنری وزارت ارشاد ممنوعیت فعالیت ۲۴ هنرمند را تکذیب کرد. اما سرپرست دفتر موسیقی وزارت ارشاد، این خبر را با ذکر دائمی نبودن این ممنوعیت، تلویحا مورد تأیید قرار داد. بدین ترتیب دولت روحانی رسماً در تجاوز آشکار به حقوق فعالان عرصه موسیقی سهیم شده است.

یک زمینه اعمال فشارهای اخیر حکومت بر هنرمندان، سیاست دوگانه‌ای است که جمهوری اسلامی از ابتدا در بسیاری عرصه‌ها و از جمله عرصه فرهنگ و هنر دنبال کرده است. یک روی این سیاست، پیروی از شریعتی است که بسیاری از هنجارها و رفتارهای مرسوم در جامعه امروزی را مذموم می‌شمارد. سوی دیگر، نوعی عمل‌گرایی است که حکم می‌کند، حتی هنجارها و رفتارهای مغایر با شرع نیز تا هنگامی که موجودیت حکومت را به خطر نیافکنده‌اند تحمل شوند. گاه حکومت به هنرمندان میدان می‌دهد که با فعالیت در ایران، پخش مجاز آثارشان در ایران و برگزاری کنسرت، بازار را با محصولاتی پر کنند که تولید و پخش آن تحت کنترل و نظارت حکومت است.

این رویکرد از جمله با این هدف صورت می‌گیرد که مصرف‌کنندگان تولیدات هنری به سراغ محصولات نروند که خارج از کنترل و نظارت حکومت قرار دارند. اما هرگاه حکومت احساس کند هنرمندان در استفاده از مجال‌های داده شده «خطوط قرمز» نظام را رعایت نکرده‌اند، از طرق

مختلف به آنان فشار وارد می‌کند. مهمترین اهرم فشار حکومت، سلب امکان فعالیت مجاز این هنرمندان است. به نظر می‌رسد اکنون این اهرم در مورد برخی از محبوبترین چهره‌های موزیک پاپ و نیز سنتی ایران به کار رفته است. زمان استفاده از این اهرم نیز ماه‌های محرم و صفر انتخاب شده است، شاید به این ملاحظه که در این دو ماه در هر حال امکان برگزاری کنسرت در ایران وجود ندارد و لغو اجازه فعالیت هنرمندان در جامعه بازتاب محدودتری دارد.

در شرایط تداوم بحران در اقتصاد ایران که هنوز به شدت دچار بحران است و به اعتراف حسن روحانی ممکن است به رکود مجدد دچار شود، در حالی که کل منطقه خطرناکترین تنش‌ها و بحران‌های کنونی جهان است، هنگامی که محیط زیست در ایران از شدیدترین ضایعاتی که تاریخ معاصر به یاد دارد رنج می‌برد، اختصاص انرژی و هزینه کلان از سوی نهادهای حکومتی به کنترل این که کدام هنرمند با کدام سایت همکاری دارد و کدام خواننده در کدام کنسرت هزاران کیلومتر دور از مرزهای ایران چه ممنوعیت وضع شده از سوی رژیم را نقض کرده است، گویای چیزی نیست جز این که این حکومت نه اراده، نه صلاحیت و نه توانایی آن را دارد که به مسئولیت خود در قبال امور اساسی مربوط به زندگی ده‌ها میلیون شهروند کشور عمل کند.

از برنامه سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

استراتژی سیاسی ما

جمهوری اسلامی مانع اصلی گذر به جامعه مدرن و تحول به یک کشور پیشرفته و دمکراتیک، برقراری آزادی، عدالت اجتماعی و حقوق بشر در کشور ما است. استراتژی ما برای رفع مانع اصلی و گذر به کشور پیشرفته و دمکراتیک و تحول در ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، استراتژی تحول‌طلبی است. استراتژی تحول‌طلبی مبتنی است بر اشاعه گفتمان آزادی، عدالت‌خواهی، دموکراسی، حقوق بشر و تقویت جامعه مدنی و سیاسی و جایگزینی دولت مدرن، دمکراتیک و سکولار در شکل جمهوری در ایران به جای جمهوری اسلامی است. سیاست‌های ما با این استراتژی تبیین می‌شود و در خدمت آن قرار می‌گیرد.

از نظر استراتژی تحول‌طلبی، حلقه اصلی و گره‌گاه تحولات جامعه ما، امر دمکراسی و دمکراتیزه کردن ساختارهای اجتماعی و به ویژه ساختار سیاسی، جامعه مدنی و مناسبات آندو است.

استراتژی تحول‌طلبی ضمن برخورد مثبت با رفرم سیاسی، بر دگرگونی ساختار سیاسی، بسیج نیروهای اجتماعی، سیاسی و جنبش‌های اجتماعی، بر گذر مسالمت‌آمیز از استبداد به آزادی و دمکراسی، بر کاربست اشکال مسالمت‌آمیز مبارزه، نافرمانی مدنی، بر مبارزه پارلمانی، مبارزه در "پایین" و "بالا" با وزن اصلی مبارزه در "پایین"، سازمان‌یابی گروه‌های اجتماعی، تقویت نهادهای مدنی، اتحاد استراتژیک نیروهای جمهوری‌خواه و دمکرات و اجتناب از حذف مخالفین مبتنی است. تلاش برای مشارکت حداکثر شهروندان صاحب رای - اعم از زن و مرد - در فرایند گذار به جمهوری دمکراتیک و سکولار از ارکان استراتژی سیاسی ما است.

نیروهای اجتماعی تحول در گذر به جامعه مدرن، از استبداد به دمکراسی، از دولت دینی به دولت سکولار و استقرار جمهوری مبتنی بر دموکراسی و سکولاریسم عبارتند از: طبقات مدرن جامعه (طبقه کارگر صنعتی، طبقه متوسط جدید و کارفرمایان صنعتی)، جنبش‌های اجتماعی (جنبش اعتراضی، جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویی و جنبش حقوق بشر، حرکت ملی - قومی) و نهادهای مدنی و نیروهای سیاسی (نیروهای چپ، دمکرات، لیبرال و نیروهای مذهبی سکولار).

تلاش برای نزدیکی نیروهای جمهوری‌خواه دمکرات و سکولار، اتحاد وسیع این نیروها و تقویت نقش آن، در مرکز ثقل سیاست اتحادهای ما قرار دارد.



"تغییر رفتار" یا مانع اصلی تغییر؟

بهروز خلیق

حتی از زمان تحریم‌ها نیز نصف شده است. امسال رقم کل بودجه عمومی دولت ۲۲۵ هزار میلیارد تومان پیش‌بینی شده اما الان چیزی حدود ۱۸۰ میلیارد تومان درآمد خواهیم داشت به عبارتی ۵۵ هزار میلیارد تومان کسری بودجه داریم." به گفته او مسئله کسری بودجه در سال جاری مهمترین مسئله دولت است و حتی ممکن است باعث بروز نارضایتی‌هایی در جاهای مختلف کشور هم گردد.

از فرصت فراهم شده بعد از توافق لازم است برای غلبه بر رکود اقتصادی و تغییر در سیاست‌های خارجی و داخلی بهره گرفت. از جمله: کنار گذاشتن سیاست ستیز با غرب، اتخاذ سیاست تنش‌زدایی در منطقه و در سطح جهانی، پایان دادن به خصومت سه دهه و نیم با آمریکا و عادی کردن مناسبات با آن، پایان دادن به سیاست توسعه‌طلبانه در منطقه، برچیدن فضای امنیتی در داخل، آزاد کردن زندانیان سیاسی، برداشتن حصر، تامین آزادی‌های سیاسی و فراهم آوردن شرایط برای تامین حق رای شهروندان در انتخابات.

مخالفت با تغییر

تغییر، ضرورت جامعه ما است. از تغییر ساختارهای سیاسی تا تغییر سیاست‌های فاجعه‌بار جمهوری اسلامی. خامنه‌ای تنها در مورد پروژه هسته‌ای عقب نشست. اما او بعد از توافق وین به سخن در آمده و در هر سخنرانی علیه هرگونه تغییر در سیاست‌های داخلی و خارجی موضع می‌گیرد و برتداوم سیاست‌های موجود پای می‌فشارد. اگر به نعل و به میخ زدن او در مورد توافق وین برای راضی نگهداشتن پایگاه اجتماعی‌اش قابل توضیح باشد، مواضع صریح و روشن او در سایر عرصه‌ها را نمی‌توان با این موضوع تبیین کرد.

خامنه‌ای در این دوره هم مواضعی اتخاذ کرده که تنها خوشایند فرماندهان سپاه، نیروهای امنیتی و راست افراطی است. مواضع او بر بالای تیر روزنامه کیهان می‌نشیند، نیروهای افراطی در داخل و خارج از کشور را تقویت می‌کند، به دست‌آویزی برای دولت نتانیاهو تبدیل می‌شود و خوراک برای افراطیون آمریکا فراهم می‌آورد

خامنه‌ای قاطعانه از نظارت استصوابی و شورای نگهبان دفاع می‌کند. در صدد برگزاری انتخابات مدیریت شده است، جلو گسترش مناسبات با اتحادیه اروپا را می‌گیرد، مذاکره با آمریکا را ممنوع می‌کند، مخالف برچیدن فضای امنیتی، آزادی زندانیان سیاسی و برداشتن حصر است. ...

ادامه در صفحه ۲۰

بخشی از مطالبات مردم را به میان کشید، وعده‌های زیادی به آن‌ها داد و توانست رای اکثریت شرکت‌کنندگان در انتخابات را جلب کند. دولت روحانی به وعده خود در مورد بحران هسته‌ای جامه عمل پوشاند و مذاکرات با غرب را به نتیجه رساند. ولی اکثر وعده‌های او عملی نشد، مطالبات انباشته شده مردم پاسخ نگرفت، بحران اقتصادی پابرجا ماند، سرکوب تداوم پیدا کرد، برمیزان اعدام‌ها افزوده شد و فشارهای امنیتی گسترش یافت.

بعد از برجام، کشور ما بر سر دو راهی ایستاده است. تغییر سیاست‌های کلان کشور و یا تداوم سیاست‌های فاجعه‌بار تا کنونی. خامنه‌ای مشخصاً از تداوم سیاست‌های تا کنونی دفاع می‌کند و در مقابل تغییر ایستاده است. او فرصت‌های به وجود آمده برای کشور ما بعد از برجام را هم می‌خواهد بسوزاند

سیاست غرب در سال‌های گذشته اعمال فشار بر جمهوری اسلامی و منزوی کردن ایران بود. جمهوری اسلامی این تلقی را داشت که غرب سیاست "براندازی نرم" یا "انقلاب رنگی" را پیش می‌برد. اما در دوره پسا - برجام تحریم‌های اقتصادی برداشته می‌شود، "براندازی" موضوعیت خود را از دست می‌دهد و کشورهای اروپا در جهت گسترش مناسبات سیاسی و اقتصادی گام برمی‌دارند. آن‌ها در سه ماه گذشته پشت سرهم هیئت‌های نمایندگی خود را به تهران گسیل کرده و برای بستن قراردادهای اقتصادی اعلام آمادگی کرده‌اند. اوپاما هم از کاهش تنش بین دولت آمریکا و جمهوری اسلامی استقبال می‌کند. می‌توان گفت چالش سنگینی که بیش از یک دهه بین جمهوری اسلامی و کشورهای غربی بر سر برنامه هسته‌ای جریان داشت، با توافق وین به پایان رسیده و تأثیرات خود را در سیاست غرب نسبت به جمهوری اسلامی گذاشته است. این تغییر، فرصت‌های جدیدی برای کشور ما فراهم آورده است.

اقتصاد کشور با رکود دست و پنجه نرم می‌کند. دولت با مشکل کسری بودجه روبرو است. با کسری بودجه دولت، پرداخت حقوق کارمندان با مشکل روبرو خواهد شد. عباس آخوندی وزیر مسکن و شهرسازی می‌گوید بودجه عمومی در بدترین شرایط از ابتدای انقلاب تاکنون قرار دارد. نجفی دبیر ستاد هماهنگی اقتصادی دولت هشدار می‌دهد: "امسال شاید یکی از بدترین سال‌های ۳۷ سال گذشته باشد چرا که با افت قیمت نفت روبرو هستیم و قیمت آن مرتباً پائین می‌آید." نجفی با تأکید بر اینکه متوسط قیمت نفت در سال جاری نصف قیمت مورد انتظار است، می‌گوید: "میزان صادرات نفت

ولی فقیه در هفته‌های گذشته در طی چندین سخنرانی، به زعم خود سیاست‌های دشمن در دوره پسا - برجام را تبیین کرده، پیام‌های خود را به گوش حامیان ولایت فقیه در منطقه و داخل کشور رسانده، تقابل آشکار خود را با مواضع حسن روحانی در برخی عرصه‌ها نشان داده، هشدارباش‌های خود را بیان کرده و خط قرمزهای نظام را ترسیم نموده است. آخرین هشدارباش او در جمع فرماندهان و کارکنان نیروی دریایی سپاه پاسداران در روز چهارشنبه ۱۵ مهر بود. او در این سخنرانی تأکید کرد: "مذاکره با آمریکا ممنوع است به خاطر ضررهای بی‌شماری که دارد و منفعتی که اصلاً ندارد." به گفته او: "مذاکره با آمریکا یعنی راه را باز کردن که این‌ها بتوانند در زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و امنیتی کشور نفوذ کنند."

ولی فقیه نگران "نفوذ" غرب و "استحاله نظام از درون" است. او از یکسو از "نفوذ" سیاسی و فرهنگی غرب و به ویژه آمریکا از سوی دیگر از قدرت‌گیری قطب رفسنجانی - روحانی نگران است. او در هفته‌های گذشته چند بار مخالفت خودش را با مذاکره با آمریکا اعلام کرده است. این موضع‌گیری‌ها نشان می‌دهد که خامنه‌ای در مقابل تغییر سیاست‌های حکومت و تغییر مناسبات ایران و آمریکا ایستاده و همچنان بر تداوم سیاست‌های تا کنونی از جمله خصومت بین دو کشور پای می‌فشارد.

خامنه‌ای در سخنرانی‌های اخیرش تنها به ترسیم سیاست‌های کلان جمهوری اسلامی بعد از برجام اکتفا نکرده، بلکه حسن روحانی را که می‌خواهد تغییرات اندک در برخی سیاست بدهد، به زیر ضرب می‌برد و گاه با زبان تحقیر با او سخن می‌گوید

ضرورت تغییر

وضعیت سیاسی و اقتصادی کشور در سال‌های گذشته به شدت متاثر از چالش برسر پروژه هسته‌ای، تحریم‌های اقتصادی بین‌المللی و مناسبات تنش‌زای بین جمهوری اسلامی و غرب بود. تحریم‌های اقتصادی بین‌المللی همراه با مدیریت فاجعه‌بار دولت احمدی‌نژاد در تعمیق بحران اقتصادی و به فلاکت کشاندن زندگی مردم و به ویژه کارگران و مزدبگیران و لایه‌های میانی جامعه نقش موثر داشت. آن‌ها با پوست و گوشت خود سیاست‌های فاجعه‌بار حکومت را لمس می‌کردند و خواهان تغییر وضعیت کشور به جهات مختلف بودند. این خواست در انتخابات سال ۹۲ به وجه بارزی نمایان شد. حسن روحانی در انتخابات،



تناقض نیست، تضاد است! بهراد کریمی

برخورد های دوگانه ولی فقیه در قبال مذاکرات هسته‌ای و نتایج آن، برخوردهایی که مشابه های آن را در همه طول عمر ولایت شاهد بوده‌ایم، بار دیگر تفاسیر و برداشت‌های گوناگونی را در عرصه سیاست ایران موجب شده است. محوری‌ترین پرسش‌ها هم در این رابطه عبارتند از:

- ۱- منشاء تناقض‌های رفتاری "رهبر نظام" چیست؟
- ۲- سمت آنها کدام؟
- ۳- متاثر از این‌ها، اتخاذ چه سیاست اپوزیسیونی در قبال ولی فقیه و ولایت؟

در واقع، بر حسب نوع پاسخ به دو پرسش اول، باز هم شاهد مکرر کشاکش دو راهبرد بکلی متفاوت و حتی متضاد در قبال ولی فقیه و نهاد ولایت فقیه میان اپوزیسیون از یکسو و شبه اپوزیسیون از دیگر سوهستیم.

این‌که خامنه‌ای می آید و می گوید مشکلی با مذاکرات بر سر موضوع هسته‌ای ندارد، ولی برقراری رابطه دیپلماتیک با امریکا ممنوع است، مشخصاً به منظور تعریف حد عقب نشینی و دفاع از راهبرد اصلی سی و اندی ساله جمهوری اسلامی است

ولی فقیه کوتاه آمد زیرا که شکست خورد!

این حقیقت دارد که ولی فقیه، خامنه‌ای، ناگزیر از راه آمدن با مذاکرات هسته‌ای شد؛ حقیقت اصلی و بزرگ‌تر اما آنست که این خود وی بود که از موضع "حفظ نظام برتر از هر چیز" مسیر توافق‌یابی را به استقبال رفت. آری، استقبال از سر ناچاری! برخلاف برخی تصورات موهوم و توهم پراکن، که گویا این گروه‌بندی "اعتدال و تدبیر" به پشتیبانی حامیان‌اش در بیرون از حکومت بود که توانستند او را راه آورند تا با تغییر رفتارش سرعقل آید؛ باید تصریح چند باره کرد که خیر، این خود "آقا" بود که در مشاوری با مشاوران بیت‌انش و ماه‌ها پیش از سرکارآمدن آقای روحانی، همین که با وساطت گری سلطان قابوس راه مذاکره با ۵+۱، و در اساس، امریکا را

گشوده یافت؛ با استقبال از آن و مشخصاً هم برای رسیدن به توافقی با واشنگتن، نمایندگانش را راهی عمان کرد. خامنه‌ای مذاکره را پذیرفت زیرا که شکست خورده بود. او پای مذاکره آمد زیرا که فشارهای ناشی از سیاست تحریم اقتصادی تقریباً بین المللی، او را متقاعد نموده بود که اوضاع بس نامساعد شده و دیگر بیش از این نمی تواند بپاید. یعنی، دیگر زورش نمی رسد تا از شعار "حق مسلم ماست!" نان در تنور بپزد و گرماگرم هم از آن تناول بفرماید.

تناقضات رفتاری ولی فقیه، نه ناشی از "تنوع اجتماعی" پایگاه وی، که تابعی است از پیشرفت یا شکست سیاست‌های او! در واقع بسته به اینکه سیاست‌های مقتضی ولایت مداری وی وفق مراد پیش بروند و به کام باشند یا که مواجه با ناکامی، او تنظیم رفتار خواهد کرد، تا موج بد بگذرد و بجای آن، امواج راهبردی او خیز بردارند

او به این نتیجه رسیده بود و دقیق تر، زور و آثار و نتایج استراتژی امریکا به او فهمانده بود که نمی تواند زور زیادی بزند و نباید هم نظام ولایتی خود را بیش از این به خطر بیندازد. خط مشی اوپامایی چند ساله "تاسیس اتحاد بین المللی ضد بمب برای منزوی کردن جمهوری اسلامی در پی هسته" به بار نشسته بود، و به خامنه‌ای و حامیان چیز فهم‌اش - و نه همه آنها و مخصوصاً نه آن طیف دلواپسان مکار و جاهل او- فهمانده بود که تا دیر نشده از بازی "با دست چدنی نمی توان دست داد"، دست بردارند و او بداند که از مسیر اتمی، دیگر آبی برای بساط ولایتی وی گرم نخواهد شد. تبیین روشن و ساده و واقعی عقب نشینی او همین است و بس. او در مقام ولی فقیه، نه استعدادی برای تغییر رفتارش بخاطر الزامات جامعه دارد و نه دارای پتانسیلی است جهت سمتگیری در راستای به اصطلاح وحدت «دولت - ملت». او فقط عقل ولایتی کرد و تسلیم شد، همین و بس.

تسلیمی که، البته به نفع جامعه‌ای تمام شده که سال‌هاست گروگان پروژه هسته‌ای تحت رهبری ایشان است. این پروژه از آغاز تا فرجام و از انجام تا «برجام» به ایشان تعلق داشته و دارد و هم اوست مسئول و پاسخگوی اصلی عوارض مهلک آن. در شناساندن مسئولیت اصلی برنامه هسته‌ای حق با آنها‌یی بود که بر خلاف کسانی که با راه انداختن گرد و خاک بسیار آدرس اصلی را به گروه‌بندی احمدی نژاد و جلیلی می دادند، پیوسته و مداوم بر

مسئولیت محوری شخص ولی فقیه تأکید داشتند. خود آقایان روحانی و ظریف نیز با تصریحات چندین باره‌شان - خواسته یا ناخواسته- بارها اعلام داشته‌اند و می دارند که بدون اذن "رهبر" اقدامی نکرده‌اند و نمی توانسته‌اند بکنند و در ادامه راه نیز، مطلقاً وفادار خواهند ماند به "الزامات و ملاحظات رهبری" و تمامی آنها را رعایت خواهند کرد. ولی روشن‌تر از همه، این علی لاریجانی از سوگلی‌های "رهبر" بود که با ریختن آب پاکتی بر سر انواع متوهمان درون و بیرون نظام، به روشنی و با صراحت تمام کننده اصل مطلب را اینگونه جمع زد: "پرونده هسته‌ای، پرونده رهبری است!"

حد عقب نشینی او چیست؟

بحران هسته‌ای، نه ناشی از خود هسته، که اساساً منتج از سیاستی بوده و هست مبتنی بر تثبیت حکومت اسلامی در ایران و صدور اسلام و توسعه حکومت شیعی به منطقه. سیاستی به قدمت عمر جمهوری اسلامی که کماکان هم دغدغه اصلی ولی فقیه است. جدا از این بحث محوری که اصولاً آیا ایران ما به لحاظ الزامات محیط زیست، بخاطر حساسیت‌های ژئو پلتیک و از دیدگاه سود و زیان اقتصادی و اولویت بندی برنامه‌یابی نیازی به غنی سازی اورانیوم نداشته و ندارد - که به باور من به هیچ وجه ندارد- واقعیت سیاسی جوهری اما آنست که انگیزه اولیه و ثانویه جمهوری اسلامی برای رسیدن به سطح فناوری هسته‌ای، همانا راهبرد "رسیدن به اقتدار در برابر استکبار" بوده است و لاغیر! همانی که، مشابه کره پوست کنده و عربانش را در دولت کره شمالی سراغ داریم که با اتمی شدنش، بدل به عربده کشی شده در جغرافیای دریای زرد و مقدم بر همه علیه مردم کشورش که غمگنانه معطل نان شب خود هستند!

هر تغییر رفتاری که از سوی ولی فقیه موجب آسیب کمتری علیه جمهوریت شود، طبعاً جای استقبال دارد و هر جریان سیاست ورزی نیز می باید که برای تحقق آن بکوشد و تدبیر ببیند. مسئله اصلی اما، تعیین وزن این رویکرد است. یعنی، اینکه آن را تاکتیک بخواهیم یا استراتژی؟

راهبردی که، قدرت را در موشک و شکافتن هسته می بیند و نه در توسعه دموکراتیک بیهینه. بحران هسته‌ای جمهوری اسلامی، در واقع ...

ادامه در صفحه ۶

ما خواهان جایگزینی ساختار سیاسی دموکراتیک به جای ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه هستیم

تناقض نیست ...

اسم رمزی است برای سیاست خارجی ماجراجویانه و فزونخواهانه و تنش گرایانه این حکومت. ولایت چون با ضد خود سودای جنگ دارد و با غیر خود سر ستیز، می خواسته هسته ای شود و دارای قدرت اتمی، تا از این طریق ثبات خود را تضمین کند! این واقعیت را، بارها تئوریسین‌های سپاه پاسدارانش لو داده‌اند و گفته‌اند که بهترین دفاع را تعرض می‌دانند و تعرض را هم نیازمند تجهیز به بالاترین سلاح‌ها! ایده فریبنده و کاذب به اصطلاح ناسیونالیستی "عمق استراتژیک" نیز که هم اکنون پوشش تئوریک شده برای سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی، دقیقاً محصول یک چنین نگاهی است. جمهوری اسلامی به زعامت آقای خامنه‌ای، اکنون هم کماکان بر همین سیاست است و لذا عقب نشینی او در رابطه با برنامه هسته‌ای را هیچ‌وجه نمی‌توان و نباید کنار گذاشتن سیاستی معرفی کرد و جا انداخت که در آن "هسته‌ای شدن"، صرفاً از نموده‌ها، الزامات و نتایج است و یکی از مشتقات و نتیجه‌های راهبرد سیاسی ولایتی.

ولایت، با نیروی زور و توطئه عجین است. ولایت را باید از بین برد و به جامعه ایران آشکارا و صریح گفت که استراتژی سیاسی امروز ایران برای پیش‌رفتن و دور شدنش از پس ماندگی، همانا راهبردی است که از میان برداشتن غده بدخیم ولایت فقیه را نشانه می‌گیرد

اگر هم ولی فقیه و ولایت مدارانش در سیاست هسته‌ای وادار به تجدید نظر شده‌اند، ولی اصل سیاست تعرضی ولایتی "فقه شیعی- جاه طلبی میلیتاریستی" همچنان به قوت خود پا برجاست و لذا عقب نشینی هسته‌ای، تنها در اندازه یکی از جهات و اشکال این سیاست معنی پیدا می‌کند و نه بیش تر از آن. این‌که خامنه‌ای می‌آید و می‌گوید مشکلی با مذاکرات بر سر موضوع هسته‌ای ندارد، ولی برقراری رابطه دیپلماتیک با امریکا ممنوع است، مشخصاً به منظور تعریف حد عقب نشینی و دفاع از راهبرد اصلی سی و اندی ساله جمهوری اسلامی است. او به دلیل رعایت و ملاحظه حال پایگاه نظامی - امنیتی خود در جمهوری اسلامی نیست که چنین می‌گوید، بلکه در مقام نمایندگی یک مشی و یک استراتژی و در واقع یک نظام - ولایتی است که چنین می‌سراید. او نمایندگی دارد، و نه که "رعایت" پایگاهش را می‌کند؛ نمایندگی مشخصاً تفکر و سیاستی که خود در راس آن قرار دارد. بنابراین خامنه‌ای ولی فقیه را، نه در عقب‌نشینی ناگزیرش در موضوع هسته‌ای، که می‌باید در برنامه راهبردی تحکیم ولایت و صدور "انقلاب اسلامی" اش رصد کرد. حد محدود عقب نشینی "رهبر"، تنها نشانه شکست اوست و از نظر خود

وی فقط یک عقب نشینی تاکتیکی، نه که چونان علامتی معنی و تفسیر شود برای تغییر استراتژی و برای به اصطلاح شکوفاشدن در راستای تغییر رفتار راهبردی!

در جمهوری، جمهوریت است که مصلحت‌ها را تشخیص می‌دهد؛ در ولایت فقیه اما، حتی با رعایت حداکثر ظرافت در سخن گفتن، دستکم اینست که بگوییم قدرت فائده از آن ولی فقیه است

تضاد جمهوریت و ولایت، اینست موضوع اصلی!

توضیح رفتارهای متناقض خامنه‌ای با این تبیین که عملکرد او برآیند دو مولفه از پایگاه اجتماعی اوست، یکی محافظه کاران سنتی نظام که خود را اصولگرایان می‌نامند و دیگری فرماندهی سپاه، امنیتی‌ها و مکتبی‌های افراطی، که اقتدارگرایی عنوان بسیار زینده‌ای است برای آنان، و لذا "آقا" گاه متأثر است از این یکی، و گاه آن دیگری، یک خام اندیشی آشکار است، با نتیجه خام کردن اپوزیسیون. چنین تبیینی بویژه آنجایی به مضحکه سیاسی بدل می‌گردد که حتی جمهوریت نیز از محل اتکاهای "رهبر نظام" تعریف می‌شود، که بارها چنین هم شده است! و یک نمونه‌اش در رابطه با "حق الناس". آنجا که جناب ولی فقیه در آستانه انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۹۲ برای پیشبرد برنامه خود آمد و گفت رای مردم را "حق الناس" می‌شناسد و لذا حضری بر آن مجاز نیست، و این گفته و عمل او از سوی طرفداران "تغییر رفتار" بلافاصله تعبیر شد به حدودی از وفاداری وی به جمهوریت؛ و حالا که همین ولی فقیه، حق نظارت استصوابی فقهای شورای نگهبان خودگماره را بالاترین وجه و خصلت "حق الناس" تعریف فرموده‌اند، لابد می‌باید موجهی باشد برای گلابی از رفتار عدول از جمهوریت وی! منشأ چنین تعبیرها و تفاسیری اما، چیزی نیست جز خود فریبی. البته تماماً هم ناشی از گرفتار بودن مدعیان آنها در تبیین و تعریف درست جایگاه ولایت فقیه و آن ساز و کار ناگزیری که، چنین جایگاهی را برای ولی فقیه رقم می‌زند.

تناقضات رفتاری ولی فقیه، نه ناشی از "تنوع اجتماعی" پایگاه وی، که تابعی است از پیشرفت یا شکست سیاست‌های او! در واقع بسته به اینکه سیاست‌های مقتضی ولایت مداری وی وفق مراد پیش بروند و به کام باشند یا که مواجه با ناکامی، او تنظیم رفتار خواهد کرد، تا موج بد بگذرد و بجای آن، امواج راهبردی او خیز بردارند. تصحیح و تغییر رفتار ولی فقیه، فقط و فقط متوجه وجوه‌اند و نه اصل مطلب و جوهر مشی! تناقض‌های رفتاری ولی فقیه را نه در اعمال نیروی این یا آن ستون اجتماعی ولایت مدار برآن، که باید در تعارض پایدار بین ولایت و جمهوریت جستجو کرد. در

اصل، تناقض‌های رفتاری ولی فقیه، بازتاب - نه البته ساده و مستقیم - تضاد بین جمهوریت و ولایت است که بطور پیوسته و در همه عرصه‌های برنامه‌ای و سیاسی و نیز چه در سیاست‌های داخلی و چه خارجی جمهوری اسلامی بروز می‌یابند. در نظام جمهوری اسلامی، ولایت بر جمهوریت، ولایت نام دارد. اگر در جمهوری نرمال، این منتخبین هستند که سیاست‌ها را چه خوب و چه بد و بیشتر هم برحسب منافع پایگاه اجتماعی خود و به نمایندگی از آنها می‌سازند و امورات را رهبری می‌کنند و پاسخگوی رفتارهایشان می‌شوند، ولایت فقیه را اما نمی‌توان با چنین مکانیسم‌هایی توضیح داد. در جمهوری، جمهوریت است که مصلحت‌ها را تشخیص می‌دهد؛ در ولایت فقیه اما، حتی با رعایت حداکثر ظرافت در سخن گفتن، دستکم اینست که بگوییم قدرت فائده از آن ولی فقیه است. یعنی اگر هم بگوییم که رابطه رئیس جمهور و ولی فقیه، رابطه تدارک‌تجوی است با راس الامور، اما دراینکه رابطه دسته چاقو با خود چاقو است، کسی تردید ندارد! در نظام ولایتی، سیاست‌های کلان در ساختارهای تحت نظر ولی فقیه است که طراحی می‌گردند و به فرامین اوست که اجرایی می‌شوند. او فقط چشم و گوش نظام نیست، بلکه مغز و قلب آنست.

ولایت چون با ضد خود سودای جنگ دارد و با غیر خود سر ستیز، می‌خواسته هسته ای شود و دارای قدرت اتمی، تا از این طریق ثبات خود را تضمین کند! این واقعیت را، بارها تئوریسین‌های پاسدارانش لو داده‌اند و گفته‌اند که بهترین دفاع را تعرض می‌دانند و تعرض را هم نیازمند تجهیز به بالاترین سلاح‌ها!

تشخیص مصلحت‌های حکومتی را او بر عهده دارد، بی آنکه پاسخگوی تصمیمات و اعمال خود باشد در برابر هیچ کس و هیچ نهادی. تناقض‌های رفتاری ولی فقیه جنبه و خصلت نهادی دارند و برخاسته از ساختار ولایت که بر "جمهوریت" در جمهوری اسلامی ولایت دارد!

مبارزه برای عقب نشاندن ولایت، و نه امید بستن به شکوفایی آن!

جامعه در برابر رفتارهای ولی فقیه، در برابر اعمال کسی که بر اصلی ترین رکن قدرت در این نظام تکیه زده و این چنین تاخت و تاز می‌کند، نه تنها بی تفاوت نیست که بسیار هم ذینفع است. هر تغییر رفتاری که از سوی ولی فقیه موجب آسیب کمتری ...



صادق کار

حذف قالیبانان از شمول بیمه: مجازات قالیبانان به جای کارفرمایان!

در روز ۲۱ مهرماه، خبرگزاری مهر به نقل از سیروس نصیری دبیرکل فنی و درآمد سازمان تأمین اجتماعی خبر حذف ۱۰۰ هزار کارگر قالیبان از شمول بیمه را منتشر کرد.

سیروس نصیری در این مصاحبه علت حذف این رقم بزرگ از کارگران قالیبان از شمول بیمه و تأمین اجتماعی را کاهش عدهای از آن‌ها، (بخوان بیکار شدن‌شان) و عدم پرداخت حق بیمه تعداد دیگری از آنان ذکر کرد و گفت: "۶۰ تا ۷۰ هزار نفر از این افراد به دلیل عدم اشتغال و مابقی نیز به علت عدم واریز مبلغ حق بیمه حذف شده‌اند". وی تعداد کل قالیبانان و کارگران شاغل در بخش صنایع دستی را که تحت پوشش بیمه‌ای قرار دارند، ۴۹۴ هزار نفر اعلام کرد.

بنا بر یک آمار دولتی که در سال ۸۸ منتشر شده است، حدود دوونیم میلیون تن در آن زمان، در مناطق شهری و روستایی به کار قالیبافی اشتغال داشته‌اند که، ۲۲۳ هزار نفر از این تعداد به‌عنوان کارگر در ۱۳۶۲۱۵ کارگاه قالیبافی مشغول به کار بوده‌اند. در مورد موقعیت حدود ۲، ۲ میلیون تن دیگر در گزارش مذکور که ظاهراً به منظور سروسامان دادن به وضعیت از هر لحاظ طاقت‌فرسای این جمعیت کثیر و کاستن از مهاجرت روستاییان به شهرها تهیه شده، اشاره‌ای نشده است.

طبق آماري که سیروس نصیری در این مصاحبه ارائه داده است، در حال حاضر ۴۹۴ هزار تن از کارگران قالیبان و صنایع دستی تحت پوشش بیمه قرار دارند که تعدادشان طبق این دو آمار، دوبرابر کل کسانی است که تا سال ۸۸ کلاً به‌عنوان کارگر در این بخش به کار مشغول بوده‌اند.

اگر این دو آمار را ملاک برخورد قرار دهیم ظاهراً کار بزرگی در این مدت انجام شده است! زیرا به روایت این آمارها، تعداد شاغلین در این رشته طی پنج سال حدود ۱۳۰ درصد رشد داشته است و از آن مهم‌تر کل شاغلین تحت پوشش بیمه قرار گرفته‌اند! اما همه‌ی ما می‌دانیم که واقعیت‌ها خلاف این قضایا را نشان می‌دهد و تناقضات آماری آن چنان زیادند که اعتبار آمارهای رسمی به‌کلی نزد مردم از بین رفته است. اما از این‌ها که بگذریم، مسئولین سازمان تأمین اجتماعی سه بهانه برای حذف صد هزار تن از کارگران قالیبان که جزو محروم‌ترین، کم‌درآمدترین و آسیب‌پذیرترین کارگران هستند مطرح کرده‌اند.

ندادن حق بیمه توسط تعدادی از آن‌ها، بیکار شدن تعداد دیگری و نداشتن بودجه، بهانه‌های مسئولین سازمان تأمین اجتماعی برای قطع بیمه و رها کردن این گروه بزرگ که هرکدامشان نان‌آور خانواده‌ای هستند بوده است.

در مورد ندادن حق بیمه، طبق قوانین موجود سازمان تأمین اجتماعی، مسئول کسر بیمه از حقوق ماهانه‌ی هر کارگر در هر کارگاه و واریز کردن آن به حساب سازمان تأمین اجتماعی، کارفرماست. آرزو و خواست هر کارگری است که تحت پوشش بیمه‌های اجتماعی باشد و با رغبت سهم حق بیمه‌اش را نیز مطابق قانون حاضر است بپردازد. اما این کارفرمایان و دولت هستند، که به‌خاطر ندادن سهم قانونی‌شان و بیمه نکردن کارگران، از بیمه کردن کارگران‌شان - بر خلاف قانون - طفره می‌روند و کم نیستند کارفرمایانی که ماه‌ها و بلکه در موارد زیادی سال‌ها، در هر ماه سهم حق بیمه‌ی قانونی کارگران‌شان را از حقوق آن‌ها کسر، اما به جای واریز کردن حق بیمه به حساب سازمان تأمین اجتماعی، آن را بالا کشیده‌اند.

خود دولت نیز هم‌اکنون به غیر از ده‌ها هزار میلیارد پولی که از صندوق تأمین اجتماعی با اجازتی خودش برداشت کرده است، هزاران میلیارد تومان بابت سهم قانونی حق بیمه‌اش به تأمین اجتماعی بدهکار است.

با این وصف اما، مسئولین تأمین اجتماعی به این بهانه‌ی بی‌اساس، به جای وادار کردن کارفرمایان و دولت به پرداخت سهم قانونی‌شان، و مجازات آنان، حدود ۲۵ درصد از کل کارگران قالیبان را که بنا بر آمار رسمی تحت پوشش بیمه قرار داشته‌اند و باوجود بیمه بودن هم همواره جزو محروم‌ترین‌های جامعه بوده‌اند، با یک تصمیم ناگهانی محروم‌تر می‌کنند.

آیا سهم این کارگران از تولید ۳۰ درصد از کل فرش صادراتی جهان و ۶۰۰ الی ۷۰۰ میلیون دلار درآمد خالص ارزی برای تجار و کارخانه‌داران و کشور، که به قیمت از دست رفتن بینایی، بیماری‌های عضلانی و استخوانی، رماتیسم، و فرسودگی جسم و روان در کارگاه‌های تاریک و نمور با ماهی ۳۰۰ هزار تومان به اصطلاح حقوق کار می‌کنند و فرش‌هایی که می‌بافند شکوه قصرهای مسئولین و ثروتمندان را دوچندان می‌کنند، حتی برخوردار بودن از بیمه نیست؟ همین که فرش‌های‌شان را لگدمال می‌کنید، کافی نیست که خودشان را هم می‌خواهید لگدمال کنید؟

می‌گویید، تعدادیشان بیکار شده‌اند و نمی‌توانند حق بیمه‌شان را پرداخت کنند؟ طبق کدام قانون کسی که بیکارش کرده‌اید، حق استفاده از بیمه و تأمین اجتماعی را ندارد؟ آیا عجیب نیست که یک مدیر ارشد سازمان تأمین اجتماعی آن‌قدر با قوانین سازمان متبوع‌اش ناآشنا باشد که نداند، اگر کارگری که بیش از شش ماه تحت پوشش بیمه بوده باشد، کسی حق محروم کردنش از بیمه را ندارد و علاوه بر آن باید شخص بیکار را تحت پوشش بیمه‌ی بیکاری قرار دهد و تا زمانی که بیکار تحت و به بیمه‌ی بیکاری قرار داشته باشد، از مزایای بیمه نیز باید برخوردار باشد؟

می‌گویید نداریم؛ اولاً دروغ می‌گویید، پول

دارید، ولی اولویت‌تان چیزهای دیگری است. دوماً ولو این‌که نداشتن باشد هم، قانوناً به دلیل نداشتن نمی‌شود کسی را از شمول بیمه کنار گذاشت.

قانون، منابع تأمین بودجه را که از طریق پرداخت حق بیمه و سود سرمایه‌گذاری از درآمدهای سازمان تأمین اجتماعی است معین کرده و اگر کمبودی هست، بخاطر سوءمدیریت، و اختلاس‌هایی نجومی مدیران دولتی و قریب ۱۰۰ هزار میلیارد بدهی و برداشت‌های غیر قانونی دولت‌ها از صندوق تأمین اجتماعی و هزینه کردن آن‌ها در جهت امیال دولت‌ها، و نه پرداختن حق بیمه کارفرمایان به هر علتی است.

در مورد بیمه‌ی کارگران ساختمانی نیز دولت بر خلاف قانون، مدتی پیش با همین بهانه‌ها تعداد زیادی از کارگران ساختمانی را از شمول بیمه خارج و باز هم خلاف قانون، به جای اجرای قوانین تأمین اجتماعی که پرداخت حق بیمه را شرط تأمین شدن قرار داده، بیمه کردن کارگران ساختمانی را تابع سهمیه‌بندی سالیانه کرد و حتی معلوم نیست در عمل به آن نیز پای‌بندی نشان دهد.

مدیران تأمین اجتماعی در حالی دسته‌دسته کارگران حداقل‌بگیر را از شمول بیمه و پوشش تأمین اجتماعی با سوءاستفاده از جو سرکوب و فضای امنیتی خارج می‌کنند که دست‌درازی دولت به صندوق تأمین اجتماعی هم‌چنان ادامه دارد و مسئولین تأمین اجتماعی به رغم شکایات کارگران از کارفرمایانی که حق بیمه‌های‌شان را بالا کشیده‌اند، هیچ اقدامی انجام نمی‌دهند.

اگر دولت و کارفرمایان بدهی‌های‌شان را به سازمان تأمین اجتماعی بپردازند و بیمه‌ی همگانی کارگری مطابق قوانین کار و تأمین اجتماعی اجرا شوند و دست مدیران فاسد از منابع مالی تأمین اجتماعی کوتاه شود و اتحادیه‌های کارگری واقعی و مستقل بتوانند در مدیریت سازمان تأمین اجتماعی نقش درخوری به عهده بگیرند، در آن صورت سازمان تأمین اجتماعی نه تنها مانند صندوق‌های بازنشستگی در بسیاری از جوامع دمکراتیک می‌تواند به تعهدات قانونی‌اش عمل کند، بلکه سودآور نیز خواهد شد.

برای سندیکاها و احزاب کارگری از ده‌ها سال پیش سرنوشت امروز سازمان تأمین اجتماعی مثل روز روشن بود و می‌دانستیم که آشکار و پنهان، چه سوءاستفاده‌های بزرگی از این سازمان توسط دولت‌ها و مدیران نالایق و فاسد دولت‌گزیده صورت می‌گرفت و می‌گیرد.

امروز نیز نجات ته‌مانده‌ی سرمایه‌های این سازمان از دست مدیران فاسد و دست‌اندازی دولت و جلوگیری از تغییرات ضد کارگری در قوانین سازمان تأمین اجتماعی و پایمال‌سازی بی‌شرمانه‌ی قوانین موجود، بدون متحد شدن کارگران در سندیکاها واقعی و مستقل و احزاب کارگری ممکن نیست.

بودجه نظامی، بلای جهان و ایران

فرخ نعمت‌پور



یادداشت سیاسی کارآنان

در یک روزنامه نروژی می‌خوانیم که در نروژ یکی از بهترین دموکراسی‌های جهان و دارای بهترین دولت رفاه، ۱۲ عدد از پیشرفته‌ترین سیستم‌های راکت انداز که قیمت آن نیم میلیارد کرون نروژی بوده، به انبارها فرستاده می‌شود. هم زمان می‌خوانیم که سپاه پاسداران از تونلهای تودرتونی می‌گوید که در اقصا نقاط کشور در عمق پانصد متری در زیر کوهها با موشکهای دوربرد استقرار یافته در آن، ایجاد شده‌اند تا بقول خودشان اقتدار کشور را در مقابل کسانی که میل و هوس تجاوز به ایران را دارند، نشان بدهند.

در همان حال اگر به بودجه‌های نظامی کشورهای مختلف (از زاویه معیار مقدار مطلق هزینه‌های نظامی) در جهان نگاهی بیاندازیم، ارقام سرسام‌آوری را می‌بینیم که از دیدن آنها دچار بهت و شگفتی می‌شویم. بودجه‌هایی که ما را به یاد نوع دید هابز فیلسوف انگلیسی از نوع انسان می‌اندازد به عنوان موجودی خودپرست و متعزز، در سال ۲۰۱۲ آمریکا با بودجه نظامی ۶۸۲ میلیارد دلار، چین با ۱۶۶ میلیارد دلار، روسیه با ۱۱۶ میلیارد دلار، بریتانیا ۶۰،۸ و ژاپن با ۵۹،۲ میلیارد دلار جزو شش کشور از پانزده کشور برتر در زمینه مخارج نظامی در دنیا در ۲۰۱۲ بوده‌اند، که البته ایران جزو این پانزده کشور در آن سال نبوده. واقعیت این است که این کشور از لحاظ بودجه نظامی در سطح به مراتب پایین‌تری نسبت به دیگر کشورها قرار دارد.

اما آنچه که ما را دچار بهت می‌کند این است که علیرغم تواناییهای کم ایران برای رقابت در زمینه نظامی با دیگر کشورها (بعلا مشکلات تکنولوژیکی، مالی و

تحریمها)، جمهوری اسلامی بطورکلی به سیاست تحریک و دشمنی با کشورهای منطقه و جهان در عمده‌ترین وجوه خود ادامه می‌دهد و اصرار دارد که می‌تواند در این سیاست پیروز شود! همچنین در شرایطی که کشور در وضعیت بسیار بد اقتصادی بسر می‌برد و فقر و بحران‌های گوناگون از جمله بحران اقتصادی یقه کشور را گرفته است، تاکید بر توانمندسازی بنیه نظامی کشور از طریق تزریق منابع مالی ای که جامعه در اساس به آن نیاز دارد، ما را در مقابل سئوالهای بسیاری قرار می‌دهد.

جالب اینجاست کشورهایی که از لحاظ مناسبات با دیگر کشورها در سطح متعارفتری قرار دارند، اگرچه بودجه‌های نظامی کلانتری نسبت به جمهوری اسلامی دارند، اما در سیاست سعی بر دشمن تراشی کمتری دارند و عموماً گرایش اصلی آنان ناظر بر عادی کردن روابط است. در حالیکه در ایران وضع بگونه‌ای دیگر است. یعنی کشوری که از امکانات نظامی کمتری بهره‌مند است، اما اصرار بیشتری بر

زیرنویس:

۱- از زاویه معیار نسبت هزینه‌های نظامی به تولید ناخالص داخلی (معیاری که غالباً معتبرتر تلقی می‌شود)، هزینه نظامی جمهوری اسلامی از چین هم بالاتر است. چند آمار و داده:

در سال ۲۰۱۱ ایران در میان ۱۴۳ کشور از نظر هزینه نظامی نسبت به تولید ناخالص داخلی در رده ۳۳ و در سال ۲۰۱۲ از این بابت در میان ۱۵۰ کشور در رده ۴۱ ام قرار داشته است. ایران در سال ۲۰۱۱ بیشتر از ۲/۵ درصد تولید ناخالص داخلی خود را صرف هزینه‌های نظامی کرده است. بریتانیا ۲/۱ درصد، چین ۲ درصد و ژاپن ۱ درصد. در سال ۲۰۱۲ تقریباً همین نسبتها تکرار شده‌اند.

شاید بتوان چنین استراتژی‌ای را بر مبنای دولت ایده‌نولوژیک، جایگاه ویژه ایران در منطقه و بلوف موضع توضیح داد. اینکه جمهوری اسلامی، عمق استراتژیک خود را تنها در ایران نمی‌بیند، اینکه در صورت برافروخته‌شدن هر جنگی علیه ایران، کل منطقه و جهان بسیار بی‌ثبات و ناآمن می‌شود و سرانجام اینکه ژست تعرضی از ژست دفاعی از برد بیشتری برخوردار است. کماینکه این ژست هم در دوران احمدی‌نژاد با نمایش موشکها رویش بسیار تاکید شد و هم در دوره کنونی با نمایش تونلهای سپاه در عمق زمین و البته در کنار شهرها!

از سند سیاسی مصوب کنگره چهاردهم سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

انتخابات

امسال انتخابات مجلس شورای اسلامی و خبرگان همزمان برگزار می‌شوند. با توجه به وضعیت سیاسی و اقتصادی کشور و توازن قوای موجود در درون حکومت، انتخابات تأثیرات معینی بر روندهای سیاسی کشور خواهد داشت. اگر چه هنوز نمی‌توان از آرایش سیاسی در آستانه انتخابات مجلس تصور روشنی داشت و از آن بگونه مشخصی سخن گفت، اما ما برآنیم که ضرورت تأثیرگذاری بر این انتخابات از جایگاه اپوزیسیونی و با حفظ موضع تاکید بر غیردموکراتیک بودن انتخابات در جمهوری اسلامی، می‌باید جهت دهنده امر سیاست‌ورزی برای نیروهای دموکراسی‌خواه باشد. ما بر شرکت فعال در کارزار انتخابات مجلس، بسیج نیرو برای لغو نظارت استصوابی و فاش کردن محدودیت‌های ضددموکراتیک انتخابات مورد نظر جمهوری اسلامی تأکید داریم.

شعار انتخابات آزاد وجهی از استراتژی سیاسی ما است و در طی چند سال گذشته بیش از پیش در صفوف نیروهای سیاسی رسوخ کرده است. انتخابات آزاد شعار فراگیر و پوشش دهنده بخش بزرگی از نیروهای سیاسی مخالف و منتقد است که پیش شرط آن آزادی فعالیت احزاب سیاسی و تأمین آزادی‌های مدنی و سیاسی است. ما بر برگزاری انتخابات آزاد، قضاوت صندوق‌های رای و پذیرش رای آزادانه مردم پای می‌فشاریم. این رویکرد راهبردی و مطالبه محوری نیروی دموکراسی‌خواه را، می‌توان و باید بر بستر، فضا و فرصت‌های مختلفی که در جامعه ایران در مقطع انتخابات ایجاد می‌شود، پیگیری کرد. بنظر ما لازم است تلاش نیروهای آزادیخواه و دمکرات متوجه شکستن فضای غیردموکراتیک و فرا رویاندن خواست انتخابات آزاد، سالم، منصفانه و دموکراتیک به خواست همگانی مردم باشد. شرط مقدم برگزاری انتخابات آزاد، فراهم بودن فضای باز و امکان فعالیت برای احزاب سیاسی اپوزیسیون، تشکل‌های صنفی و دموکراتیک، جنبشهای اجتماعی و آزادی مطبوعات و گردهمایی‌ها و تغییر قوانین تبعیض آمیز و برخورداری همه گروه‌های مردم با هرگونه اعتقاد دینی، مذهبی و فلسفی و هر گونه طرز تفکر سیاسی از حقوق انسانی و سیاسی خود است.

شعار انتخابات آزاد وجهی از استراتژی سیاسی ما است و در طی چند سال گذشته بیش از پیش در صفوف نیروهای سیاسی رسوخ کرده است. انتخابات آزاد شعار فراگیر و پوشش دهنده بخش بزرگی از نیروهای سیاسی مخالف و منتقد است که پیش شرط آن آزادی فعالیت احزاب سیاسی و تأمین آزادی‌های مدنی و سیاسی است.



نظریه‌ای درباره‌ی مردسالاری

سیلویا والبی

شیوه‌ی مردسالارانه‌ی تولید در پیوند با شیوه‌ی تولیدی دیگر موجودیت می‌یابد. شوهر از نیروی کار خویش که بر ساخته از نیروی کار خانگی [زن] است استفاده می‌کند. همان‌گونه که او بر نیروی کار خویش تسلط دارد، بر محصولی که از به خدمت گرفتن این نیروی کار به دست می‌آید نیز مالکیت دارد. در شیوه‌ی تولید مردسالار، شوهر از عایدات نیروی کار خویش برای پرداخت دست‌مزد به کارگر خانگی (زن) که نیروی کارش را برای تولید به کار گرفته استفاده نمی‌کند.

توضیح این نکته ضرورت دارد که چرا یک زن به جای تکیه زدن بر خود -هرچند به بهای داشتن قدرت کمتر- حاضر است در خانه بماند و نیروی کار شوهر خود را تامین کند. بحث من این است که دلیل این [وضعیت] با توجه به شیوه‌ی تولیدی که با نظام مردسالارانه در پیوند است متنوع است. وقتی نظام مردسالار و نظام سرمایه‌داری به هم می‌پیوندند سازوکار اولیه‌ای که زنان را به خدمت شوهرانشان درآورده، سد راه آنان در داشتن دست‌مزدی برابر با مردان است. روابط مردسالارانه در کار مزدی مانع از ورود آزادانه‌ی زنان به بازار کار شده و توسط سیاست‌های نظام مردسالار تقویت می‌شود. با این حال انواع دیگر از روابط مردسالارانه نیز حائز اهمیت‌اند. وقتی شیوه‌ی تولید مردسالار به دیگر شیوه‌های تولید می‌پیوندد، دیگر شکل‌های نظام اجتماعی نیز برای ادامه‌ی یک نظام مردسالارانه اهمیت پیدا می‌کنند. برای مثال، در نظام فنودالی، باروری و بازتولید زندگی از اهمیت بالایی برخوردار بودند. به رابطه‌ی پویای مردسالاری و سرمایه‌داری در ادامه بیشتر پرداخته می‌شود.

عقیده‌ام این نیست که شیوه‌ی تولید مردسالارانه با خودمختاری پیشرفت می‌کند. برعکس، به نظر من، دیگر شیوه‌ی تولیدی که نظام مردسالار با آن همکاری می‌کند برای شناخت ماهیت تغییر مهم است. این [وضعیت] چیزی از اعتبار شیوه‌ی تولید مردسالار کم نمی‌کند، زیرا اساسا این شیوه‌ی تولید نه به اصول دیالکتیک، که به به دست آوردن ارزش اضافه بستگی دارد. این روش کاملا متمایز از ایجاد ارزش اضافه در مردسالاری است (باوجود نقش کلیدی آن در تعیین دیگر روابط جنسیتی موجود) که پایه و اساس این ادعاست که نوعی شیوه‌ی مردسالارانه از تولید وجود دارد. تفکیک مردسالارانه‌ی نیروی کار در خانه، شکل روابط مردسالارانه‌ی موجود در جامعه‌ی مردسالار را به‌طور کامل مشخص نمی‌کند. انواع دیگر روابط مردسالار نیز قابل توجه‌اند. یکی از مهم‌ترین این انواع، پیوند این نظام با شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری حول موضوع کار دست‌مزدی است. روابط مردسالارانه برای نگه‌داشتن زنان به عنوان نیروی کار بدون دست‌مزد در خانه ضروری - اگرچه ناکافی- است. محدودیت بر

دست‌مزدی زنان به دست‌مزد در ابتدا توسط روابط مردسالارانه در محیط کار و دولت کنترل می‌شد، همان‌گونه که در محیط خانه نیز این کنترل اعمال شد.

شکل این کنترل نسبت به زمان و مکان متغیر است. اشکال این کنترل متفاوت است: راه ندادن زنان به برخی تجربه‌های آموزشی مانند کارآموزی و ندادن مدرک دانشگاهی که شرایطی برای داشتن شغلی مشخص ایجاد می‌کنند، راه ندادن زنان به بعضی حرفه‌ها، محدودیت برای بخشی از زنان در اشتغال به بعضی حرفه‌های مشخص (برای مثال سهمیه‌بندی زنان در نظام آموزش پزشکی)، تبعیض در استخدام که باعث کاهش یا حذف تعدادی از زنان از یک شغل خاص می‌شود، منع زنان از کار، یا کاهش حق و حقوق آنان تا در زندگی زناشویی نیز همین منوال ایفا شود؛ اخراج زنان، و خصوصا زنان متأهل (پیش از مردان در زمان تعدیل نیرو)، اخراج کارگران پاره‌وقت، که اکثرا زنان متأهل‌اند پیش از کارگران تمام‌وقت در زمان تعدیل نیرو، عباراتی مانند «آخرین در استخدام، اولین در اخراج».

پیامد غیرمستقیم این وضعیت آن است که زنان زودتر محیط کار را ترک می‌گویند؛ با راه ندادن زنان به پاره‌ای از حرفه‌ها به طرق قانونی و ایجاد محدودیت در بعضی کارهایی که زنان می‌توانند انجام دهند و در عین حال سخت‌تر کردن ورود آن‌ها به همان کارها- برای مثال کاهش ساعات کاری زنان در کارخانه آکتس در قرن نوزدهم- عرصه بر آن‌ها تنگ‌تر می‌شود. این تجربیات محدودکننده به دو نوع تقسیم می‌شوند: ۱) محدودیت در ورود به برخی مشاغل (۲) بیش‌تر اخراج شدن زنان نسبت به مردان در بعضی مشاغل خاص؛ تاثیر این وضع به‌انحاء مختلف مشخص می‌شود. از قوانین سفت و سخت (که پیوسته اعمال می‌شوند) مانند ممنوعیت گرفتن مدرک دانشگاهی برای زنان قبل از قرن ۱۹، تا اشکال کمتر مستقیم آن‌که ممکن است همیشه تاثیر مشخص و یکسانی نداشته باشد، مانند اصطلاح «آخرین در استخدام، اولین در اخراج» در زمان تعدیل آنان.

کارگزاران دولت این شیوه‌های سرکوب‌گر را با سازمان‌دهی اتحادیه‌های مردانه، سازمان‌های مردانه، وجود کارفرمایانی که با تعصب و پیش‌داوری قضاوت می‌کنند و دولت کنترل می‌کنند.

زمینه‌های تاریخی و اجتماعی‌ای که این شیوه‌ها در آن موجود باشند نیز متنوع است. اکثر تحلیل‌ها از مردسالاری از روابط مردسالارانه در محیط کار نشأت گرفته است. با وجود این، یک تحلیل مناسب از مردسالاری باید این موضوع را به عنوان عنصری مهم و ضروری در خود جای دهد. این نوع اعمال سرکوب‌گر، نوعی بازدارنده‌ی اجتماعی‌اند. این اعمال نه تنها محصول تفاوت‌های چشمگیر در دست‌مزد‌ها هستند بلکه خود نیز تولیدکننده‌ی آنانند و به‌طور قابل ملاحظه‌ای نتیجه‌ی تقسیم‌بندی‌های مردسالارانه در جایی دیگر از جامعه، مخصوصا خانه است.

هرچند نمی‌توان دلیل آن را فقط به این یک مورد تقلیل داد. نظر بر این است که تلاش‌ها و کشمکش‌ها حول این عملکردها و شیوه‌ها تا حدی خودبسنده‌اند. هرچند منابعی که باعث ایجاد این کشمکش‌ها می‌شوند مرتبط با منابع در دسترس گروه‌های رقیب در بخش‌های مختلف اجتماع هستند.

روابط مردسالاری در محیط کار و سطوح دولتی به‌اندازه‌ی خانواده تعیین‌کننده وضعیت زنان در پرداخت دست‌مزدشان است. سرمایه‌داری و مردسالاری بر سر نیروی کار زنان با یکدیگر رقابت می‌کنند و موقعیتی که زنان در این زمینه دارند بدون تحلیلی از کشش بین این دو [قدرت] قابل‌درک نیست. دلایلی نظری در روابط موجود بین دو جنس در توجیه اهمیت دست‌مزد وجود دارد؛ دست‌مزد، پایگاهی حساس برای سرمایه است و این به روابط بین ساختارهای مردسالار در پیوند با سرمایه‌داری منتهی می‌شود.

دولت پایگاه روابط مردسالارانه است که برای مردسالاری به عنوان یک کلیت حائز اهمیت است. دولت، مردسالاری را همچون منافع سرمایه‌داری عرضه می‌کند و آن‌ها را به کنش وامی‌دارد. این تصویر از دولت سرمایه‌دار که به همان اندازه مردسالار است، در تضاد با سایر تحلیل‌ها از آن است. در بیشتر تحلیل‌های ارائه‌شده، صحبتی از روابط جنسیتی به میان نمی‌آید و به‌جای آن بر روابط طبقاتی در سرمایه‌داری و روابط موجود بین آن و دولت تمرکز می‌کنند. این تحلیل‌ها از دولت نامناسب‌اند زیرا نه به تاثیر نابرابری جنسیتی و کشمکش‌های سیاسی زنان در دولت می‌پردازند و نه به اهمیت نقش دولت در روابط جنسیتی. این فروگذاری از آن رو حائز اهمیت است که هم جزئی از ابعاد مهم فعالیت‌های دولت محسوب می‌شود و هم این‌که ما را به سمت تحلیلی نادرست از موضوعی پیش می‌برد که این نویسندگان بیان می‌کنند. برای مثال، تحلیلی از توسعه‌ی دولت رفاه که نقش کشمکش‌های سیاسی زنان را (صرفا به عنوان زن) نادیده می‌گیرد، در خصوص نیروهای سیاسی‌ای که در آن شرایط می‌توانند عمل کنند، نادرست است. با این وجود، این شیوه در نوشته‌های مربوط به توسعه‌ی دولت رفاه شیوه‌های متداول بوده است. هرچند که گاهی هم به تحلیل روابط بین دولت و موقعیت زنان پرداخته شده است. مک‌این‌تاش بیان داشته که دولت با پشتیبانی از شیوه‌ای از خانه‌داری که در آن زنان کار بدون دست‌مزد برای مردان انجام می‌دهند از ستمی که بر زنان می‌شود حمایت می‌کند. او بحث می‌کند که باید دولت را به عنوان یک سرمایه‌دار دید زیرا در جهت گسترش شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری گام برمی‌دارد. سرمایه‌داری از شکل خاصی از خانواده سود می‌برد که در آن بازتولید نیروی کار و وجود زنان به عنوان نیروی ذخیره‌ی کار به‌راحتی عرضه می‌شود. هرچند او بیان می‌دارد که خانواده به دو دلیل شکلی ایده‌آل از بازتولید نیروی کار نیست....

ادامه در صفحه ۱۰

نظریه‌ای در باره ...

ادامه از صفحه ۹

اولا نسبت نان‌آور به افراد وابسته به او در خانواده‌ها بسیار متنوع است و این درآمد برای بعضی خانواده‌ها کفایت نمی‌کند. دولت در مواردی که حمایت نکردن از خانواده موجب فروپاشی آن می‌شود، قدم پیش می‌گذارد. ثانيا، خانواده‌ها خود لزوما نمی‌دانند که چه تعداد فرزند برای تامین جمعیت نظام سرمایه تولید کنند، بنابراین سیاست‌های خاص مربوط به جمعیت برای اطمینان از افزایش آن معرفی و اعمال می‌شود. بنابراین، از نظر مک‌اینتنش حمایت‌های دولت در ستم علیه زنان غیرمستقیم است، نه مستقیم، زیرا دولت با گسترش همین شکل از خانواده می‌تواند به زنان آسیب برساند.

همان‌طور که مک‌اینتنش به تفاوت‌های بین سرمایه‌داری و سیاست‌های دولت اشاره می‌کند، بر این نکته نیز تاکید دارد که گسترش خانواده برای سرمایه‌داری اهمیت کارکردی دارد. این وضعیت خود مشکل‌آفرین است، زیرا به سودی که مردان از ساختار موقت خانواده و از جدا شدن مردسالاری و سرمایه‌داری می‌برند -مانند مواردی که تصمیم گرفته می‌شود زنان در خانه بمانند یا دستمزد خانگی دریافت کنند- به قدر کافی نپرداخته است. گذشته از آن، این تحلیل‌ها به کشمکش‌هایی که در سطوح سیاسی نیاز به تحلیل‌های مستقل دارد، توجه کافی ندارند.

از نظر من زمانی که مردسالاری در پیوند با سرمایه‌داری است، دولت را باید به عنوان یک نظام سرمایه‌دار-مردسالار شناخت. این مفهوم دوگانه از دولت تنها زمانی مشکل‌ساز است که دولت به‌گونه‌ای یکپارچه عمل کند. بخش عمده‌ای از ادبیات اخیر مربوط به سرمایه‌داری، عملکردهای دولت را محصول کشمکش‌های سیاسی ناشی از نزاع طبقاتی و شکاف‌های طبقاتی ترسیم می‌کند. دولت باید عرصه‌ای برابر برای کوشش‌های سیاسی و کنش‌گر درگیر در آن ایجاد کند. فعالیت‌های دولت باید به عنوان برآیندی میان کشمکش بین این دو در نظر گرفته شود، نه به عنوان ابزاری در دست طبقه‌ای مسلط و یا شکاف طبقاتی.

در چنین نظریه‌ای، بسیار محتمل است که نطفه‌ی دولت از پیوند مردسالاری و سرمایه‌داری بسته شود. فعالیت‌های خاص آن در هر موقعیتی نتیجه‌ی کوشش و تلاش در سطوح سیاسی مختلف در کشمکش‌های موجود در هر دو نظام مردسالار و سرمایه‌داری است. دولت نباید به عنوان جزئی از یک طبقه اقتصادی یا مشتق شده از آن انگاشته شود، بلکه سطوح مختلف سیاسی باید از یکدیگر جدایی کامل داشته باشند.

هر نظریه‌ای که مردسالاری یا سرمایه‌داری را تحلیل می‌کند باید کشمکش بین سرمایه‌داری و مردسالاری را در سطح سیاسی تحلیل کند و در عین حال آن‌ها را به سطوح دیگری، همچون اقتصاد نیز مرتبط سازد.

هرچند که دخالت دولت در موقعیت‌های خاص در شکل‌گیری روابط مردسالار در جامعه نقشی اساسی داشته است اما در عین حال پایه و اساس مردسالاری نیست.

فعالیت‌های دولت، ترجیحا باید به عنوان نتیجه‌ای از نمود رفتارهای مردسالارانه در فرآیندهای سیاسی در نظر گرفته شود. زمانی که فعالیت‌های دولت به سطوح اقتصادی مردسالاری مرتبط می‌شود، دارای سطحی از خودمختاری است. این خودمختاری محصول اصلی تلاقی منافع توسط مناقشات و مذاکرات سیاسی است.

زنان، در فرآیندهای تولید دست‌کم گرفته می‌شوند، دسترسی کمی به اشکال مختلف وجهه سیاسی دارند؛ بخشی به دلیل نداشتن قدرت در حوزه تولید و بخشی به دلیل اشکال خاصی از دولت و شیوه‌ی عملکرد آن در سرکوب وجهه تأثیرگذار زنان. در وضعیت کنونی جامعه که در آن مردسالاری از طریق سرمایه‌داری بیان می‌شود، مشکلات بر سر راه این‌گونه ابراز وجودها همچون به تعویق انداختن حق رای زنان و شکل‌گیری احزاب بزرگ سیاسی که بیشتر حامی منافع طبقات صاحب سرمایه است تا نظام مردسالارانه-افزایش یافته است. بنابراین با غیبت حزب‌های سیاسی تشکیل‌شده حول موضوع روابط جنسیتی، محدودیت سنتی-تاریخی در مشارکت زنان در سیاست‌های پارلمان، بغرنج‌تر شد.

فعالیت‌های دولت در جهت حفظ روابط مردسالارانه در جامعه به شیوه‌های گوناگون انجام می‌پذیرد؛ مانند محدود کردن دسترسی زنان به کار مزدی؛ جرمانگاری روش‌های کنترل بارداری (سقط‌جین و روش‌های جلوگیری از بارداری)؛ حمایت از موسسات ازدواج در مقابل زندگی مشترک بدون پیوند ازدواج و تنظیم ازدواج و طلاق؛ فعالیت‌هایی علیه برخی روابط جنسی مشخص؛ برای مثال جرم انگاشتن زندگی مشترک مردان همجنس‌گرا و ندادن حق حضانت فرزند به زنان همجنس‌گرا؛ فعالیت‌هایی علیه رادیکال‌ها، برای مثال پاسخ‌های تهدیدآمیز به زنان طرفدار حق رای. از نشانه‌های بارز فعالیت‌های مردسالارانه‌ی دولت در زمان جنگ جهانی بود که از ورود دوباره‌ی مردان کارگر به کارهای با دستمزد بالا و یا مهارت‌های مهندسی که پیش از آن و در دوران جنگ در اختیار زنان بود پشتیبانی کند. فشار اقتصادی در این شرایط کارفرمایان را به جهتی سوق داد که در صورت امکان کارگران ارزان‌قیمت زن را به خدمت گیرند. با این حال، مردان کارگر همچون مهندسان، قدرت و یک‌پارچگی کافی در دولت داشتند تا بتوانند از وقوع این امر جلوگیری کنند. این مردان در فرآیند نیروی کار انقدر قدرت داشتند تا بتوانند کارگران تازه را آموزش دهند، و این قدرت آن‌ها را به آن‌جا کشاند تا بتوانند از آموزش زنان کارگر سر باز بزنند. مردان نسبت به زنان از قدرت سیاسی کافی برای بیان نظرات خود در دولت برخوردار بودند، مردان توانستند در بدنه‌ای قدرتمند و تأثیرگذار به هم بپیوندند و اتحادیه‌ی جامعه‌ی مهندسان را تشکیل دهند. در این زمان زنان، برعکس، قدرت سیاسی و اقتصادی کافی در اختیار نداشتند و حتی از حق رای نیز برخوردار نبودند.

در این‌جا ما هم شاهد محدودیت و هم اهمیت دولت مردسالار هستیم. محدودیت‌هایی بوده‌اند که ستون‌های دیگری از قدرت مردسالاری را نیاز داشته‌اند، تا منابع دولت را به‌جای منافع مردسالارانه تقویت کنند. اهمیت این موضوع در آن است که از نابودی قدرت مردسالار آن‌جا که مانع یادگیری

مهارت‌های مهندسی توسط زنان شده جلوگیری می‌کند.

مثال دیگر از ماهیت مردسالارانه‌ی دولت در نوع پاسخ‌گو بودن (یا نبودن) آن به خشونت مردان علیه زنان در بریتانیا امروزی است. در این‌جا دسترسی نداشتن زنان به قدرت‌های حکومتی، مردان متجاوز و آنان که زنان را مورد آزارهای جنسی قرار می‌دهند را مطمئن می‌کند که به‌ندرت تعقیب یا مجازات می‌شوند. منافع زنان به‌قدر کافی در بستر دولتی مطرح نمی‌شود تا بتواند اهرم فشاری باشد بر ادعای دولت -مبنی بر آن‌که در تلاش است تا از همه در برابر خشونت پاسداری کند- و این واقعیت که خشونت مردان علیه زنان همچنان در جریان است.

اصلاحات کوچکی نیز در شیوه‌ی عملکرد دولت حول موضوع خشونت مردان علیه زنان در نتیجه‌ی اعتراضات فمینیستی ایجاد شده است. برای مثال، در ۱۹۷۶ قانون اقدام علیه اهانت‌های جنسی ورود زنی را که مورد تجاوز قرار گرفته بود در دادگاه به‌صورت ناشناس امکان‌پذیر کرد و از گفت‌وگو درباره‌ی پیشینه‌ی جنسی زن نیز جلوگیری به عمل آورد. مثالی دیگر در اواخر قرن ۱۹ بود که خشونت را به عنوان دلیلی قانونی برای طلاق ارائه کرد. شکل‌گیری این اصلاحات در زمان فعالیت‌های فمینیستی باعث افزایش اظهارات زنان علیه خشونت مردان در حیطه‌های حکومتی شد. این مثالی است از خودمختاری دولت از اقتصاد و نشانی‌ست از اهمیت تأثیرات سیاسی بر دولت. اما همچنان بر سر راه فعالیت‌های تأثیرگذار دولت موانعی وجود دارد، زیرا تا زمانی که ستون‌های مردسالاری پابرجایند، فعالیت‌های دولت در حوزه‌ی منع خشونت علیه زنان تأثیر چندانی ندارد.

چشم‌پوشی از خشونت‌های مردان علیه زنان باعث زیر سوال بردن تعریف سنتی دولت به عنوان پیکره‌ای شد که به خشونت مشروعیت بخشیده است. بحث من این است که دولت مشروط با وجود این‌که توسط کارگزارانی هدایت می‌شود که خود عموما به عنوان بخشی از هیئت حاکمه نیستند، به خشونت مردان علیه زنان مشروعیت بخشیده است. در حوزه‌ی همین تعریف سنتی، این مردان خشونت‌ورز به عنوان کارگزاران دولتی باید این خشونت را سازمان‌دهی کنند. پیشنهاد می‌کنم که جایگزینی برای اصلاح تعریف سنتی دولت عرضه کنیم تا دیگر به عنوان واحدی که حق انحصاری مشروعیت بخشیدن به خشونت را به خود می‌دهد تعریف نشود. تعریف نخست از این لحاظ مشکل‌ساز است که شامل حرکتی خارج از حیطه‌ی عقیدتی دولت به عنوان پیکره‌ای متمرکز و به‌هم‌پیوسته است. به عقیده‌ی من این حرکات هسته‌ی مرکزی اندیشه‌ی دولت هستند. دولت در حال حاضر به عنوان مفهومی که حق انحصاری مشروعیت بخشیدن به خشونت را دارد تعریف می‌شود، به‌جای آن، باید به عنوان نهادی که خشونت مردان علیه زنان را بدون عقوبت در نظر می‌گیرد، تصحیح و تعریف شود.

Resource:

Towards a Theory of Patriarchy, Polity Press (Eds.) (1994)
The Polity Reader in Gender Studies, Cambridge: Polity Press

«اصلاح طلبی» و «انقلابی» دارای ذات نیستند

مجید عبدالرحیم پور

بخش پایانی



از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷

بعد از کودتای ۲۸ مرداد، بویژه از سالهای ۱۳۳۹-۱۳۴۱ به اینسو، برخی از نیروهای جوان حزب توده ایران و دیگر نیروهای چپ، حزب توده را- که حزب چپ معتقد به انقلاب و تشکیل جمهوری ملی دموکراتیک بجای رژیم شاه و نظام شاهی در ایران بود - حزب رفرمیست و سازشکار و خود را نیروی چپ انقلابی ارزیابی کردند. یکی از عوامل شکل گیری چریکهای فدائی خلق ایران در دهه ۴۰، همین ارزیابی از حزب توده ایران و مزج بندی با آن بود. نیروهای مذهبی جوان نیز که عمدتاً ریشه در جریانهای نظیر نهضت آزادی داشتند،

اگر رفرمیسم (اصلاح طلبی) به مفهوم یک روش تغییر و تحول تدریجی پذیرفته شود، این سوال در برابر مدافعان آن قرار می گیرد که: تغییر و تحولات تدریجی و کام بکام مورد نظر شما، کدام مضمون، سمت و چشم انداز و کدام فرم و الگوی شکل‌واره‌ای را در نظر دارید؟

نهضت آزادی و جبهه ملی را رفرمیست و سازشکار و خود را انقلابی می دانستند. پایه گزاران سازمان مجاهدین خلق ایران این ارزیابی و مرزبندی را نمایندگی می کردند. بخش دیگری از نیروهای مذهبی نظیر جریان مولفانه نیز مخالف شاه و مدافع سرنگونی آن بودند. لازم به تاکید است که هر کدام از این نیروها از منظر دیدگاه و برداشت خود از انقلاب و فرم و نیز براساس اهداف سیاسی و اجتماعی مورد نظر خود، طرفدار دگرگونی ناگهانی و جهشی (انقلاب) بودند. نکته تامل برانگیز اینکه این نیروها علیرغم داشتن دیدگاه و اهداف سیاسی و اجتماعی متفاوت و حتی متضاد، همه طرفدار روش انقلابی بمثابه یک کلیت و مخالف رفرمیسم بعنوان یک کلیت دیگر بودند.

دکتر علی شریعتی نیز بعنوان یک روشنفکر مذهبی، در سخنرانی خود در کنگره بزرگداشت اقبال با عنوان اقبال مصلح قرن اخیر می گوید: «اما این که اقبال مصلح است یعنی چه؟ ... وقتی می گوئیم اقبال به عنوان مصلح، خانم ها و آقایانی که به اصطلاح های رایج در بین تحصیل کرده‌ها آشنا هستند، می پندارند که این صفت را به معنای اصطلاحی معمول آن در جامعه شناسی، به کار می برم یعنی رفرم Reforme در برابر کلمه انقلاب Revolution. معمولاً وقتی می گوئیم اصلاح یعنی تحول تدریجی و یا روبنایی و وقتی می گوئیم انقلاب، یعنی دگرگونی ناگهانی و زیربنایی، يك فرو ریختن همه چیز، يك بنا کردن همه چیز.

ولی ما وقتی در این تعبیر می گوئیم اقبال مصلح است، عنایت به آن تحول آهسته تدریجی در جامعه نداریم و مقصود تحول تدریجی یا اصلاح ظاهری نیست، این کلمه را به معنای لغوی اعم آن به کار می بریم که شامل انقلاب نیز می شود. وقتی می گوئیم اقبال مصلح است؛ یا متفکران بزرگ بعد از سید جمال به عنوان مصلحان قرن اخیر در دنی ا معرفی شدند به این عنوان نیست که آنها طرفدار تکامل تدریجی و اصلاح ظاهری جامعه بودند، نه! بلکه به يك معنی، طرفدار انقلاب عمیق و ریشه دار بودند، انقلاب در اندیشیدن، در نگاه کردن، در احساس کردن، انقلاب ایدئولوژیک و انقلاب فرهنگی ...».

بعد از آغاز انقلاب سفید شاه در سال ۱۳۴۱ و انجام اصلاحات نسبتاً گسترده توسط شاه بشیوه فرماندهی و دیکتاتوری، اغلب نیروهای سیاسی مخالف رژیم شاه، اعم از نیروهای جبهه ملی (عمدتاً اصلاح طلب) و حزب توده ایران (انقلابی)، موضع «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه» را اتخاذ کردند. در این دوره نیز، هیچ یک از نیروهای سیاسی، محمد رضا شاه و دولت او را علیرغم اینکه اصلاحات گسترده ای انجام داده بود، بعنوان دولت اصلاحات به رسمیت نشناختند و به مخالفت با رژیم برخاستند. از اوایل دهه ۴۰ تا انقلاب ۱۳۵۷ را می توان دوره گسترش مجدد واژه ها و افکار انقلاب و انقلاب در ادبیات سیاسی کشور، بویژه در میان نسل جوان دانشگاهی و تحصیل کرده چپ و مذهبی و درمخاف ماندن اصلاح و اصلاح طلبی نامید. از اوایل دهه ۴۰ به این سو حزب توده و نیروهای جبهه ملی، حضور تشکیلاتی و حضور سیاسی فعال در داخل کشور نداشتند و نهضت آزادی بعدها سیاست صبر و انتظار را در پیش گرفته بود.

از حدود سالهای ۱۳۶۵ به اینسو بخشی از نیروهای انقلابی خط امامی از نوع انقلابی واپس گرای آیت الله خمینی، تدریج دچارتزدید و تجدید نظر در اندیشه سیاسی شیعی (امام محور) و ولایت فقیه «واقعا موجود شده، گرایش به اندیشه سیاسی تجد خواهانه و دموکراتیک پیدا کرده و به اصلاح طلبی روی آوردند

از سال ۱۳۵۵ به اینسو به علل دلایل گوناگون از جمله بحران اقتصادی و باز شدن فضای سیاسی، فعالیت و اعتراضات روشنفکران و نیروهای سیاسی ترقی خواه و آزادخواه و بخشی از مردم شهرنشین، علنی و گسترده تر شد. در چنین شرایط و فضائی، بجای گسترش رفرمیسم (به مفهوم تغییر و دگرگونی تدریجی ساختار سیاسی رژیم در سمت ساختار سیاسی دیگر)، روش انقلابی (به مفهوم دگرگونی جهشی، ناگهانی و فروریختن ساختار سیاسی واقعا موجود و بنا کردن ساختار سیاسی دیگر بجای آن) البته

با مضامین و سمتهای گوناگون، متفاوت و حتی متضاد، میدان عمل بیشتر و فراخ تری در میان روشنفکران و سیاسیون و مردم یافت و اصلاح طلبی بیش از پیش در سایه قرار گرفت. اواخر سال ۱۳۵۷ هنگامی دولت شاه در حال فروپاشی، دولت بختیار را تشکیل شد و بختیار اصلاحات آزادی خواهانه و دموکراتیک مهم و گسترده ای را انجام داد، رفرم و رفرمیسم محلی از اعراب در میان نیروهای سیاسی کشور اعم از انقلابی و رفرمیست نداشت و انقلاب و روش انقلابی بر ذهن و اعمال آنها و مردم ایران غلبه یافته بود.

اینکه مسئولین حکومت از تلاش حتی مسالمت آمیز شهروندان، نیروهای مدافع جامعه مدنی و نیروهای سیاسی در جهت تحقق حقوق اولیه شهروندان و مردم می ترسند ایراد و اشکال در خود آنهاست نه در تلاش های مردم برای تحقق حقوقشان. مردم و نیروهای سیاسی نمی توانند دست از حقوق و مطالبات اولیه خود بردارند. جامعه ای که شهروندان و مردمش برای دست یابی به حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی خود تلاش و بیکار کند، جامعه عقب مانده است

هیچ یک از نیروهای سیاسی رفرمیست و انقلابی غیر مذهبی و مذهبی مخالف رژیم شاه، دولت بختیار را - علیرغم این اصلاحات - بعنوان دولت اصلاحات قبول نکردند و به رسمیت نشناختند. در دوره بختیار علیرغم حضور سیاسی فعال نیروهای جبهه ملی، نهضت آزادی، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، سازمان مجاهدین خلق ایران، حزب توده ایران و دیگر نیروهای روشنفکری و سیاسی، صف بندی سیاسی دوقطبی حول اصلاح طلبی و انقلابی میان این نیروها ایجاد نشد. رژیم شاه که در حال فروپاشی بود و دولت بختیار اصلاحات را گسترش می داد، تقریباً همه این نیروهای سیاسی و مردم در برابر دولت اصلاح طلب بختیار و رژیم در حال فروپاشی شاه قرار گرفته و حول واژه و فکر و پدیده چند مفهومی، چند مضمونی و چند سمتی انقلاب، گرد هم آمدیم و انقلاب کردیم. اینکه کدام نیروهای سیاسی، چه نوع نظام سیاسی با کدامین مضامین را بجای رژیم شاه و نظام شاهی می خواستند بنا کنند، عملاً در سالهای ۱۳۵۷-۱۳۵۶ موضوعیت نیافت و در افکار عمومی مورد بحث و گفت و شنود قرار نگرفت.

«اصلاح طلبی» و ...

ادامه از صفحه ۱۱

همه نیروهای سیاسی مخالف دیکتاتوری شاه ورزیم شاه، اعم از سکولار و مذهبی از جمله نیروهای جبهه ملی و نهضت آزادی نیز که با پرچم آزادی، دمکراسی و حاکمیت ملی به رفرمیست مشهور بودند، به تدریج به صف انقلاب و انقلابیون مذهبی پیوستند و در عمل رهبری انقلابی آیت الله خمینی را پذیرفتند. حزب توده ایران نیز علیرغم اینکه سال‌های درازی، جمهوری ملی دمکراتیک را بعنوان الگوی بدیل نظام شاهی اعلام کرده و با چنین مضمون و چشم اندازی تلاش و مبارزه کرده بود، انقلاب به رهبری خمینی را پذیرفت. ما، سازمان چریک‌های فدائیان خلق ایران - که طراح راه اندازی انقلاب توسط پيشاهنگ بودیم، و چندین سال در این جهت تلاش و مبارزه کرده و از اواسط سال ۱۳۵۶ با تمام قوا درگستره کشور در حرکات و مبارزات مسالمت آمیز مردم و در پیرویه شکل گیری انقلاب شرکت کرده بودیم، تا یکی دو ماه بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷، از واژه قیام مردم استفاده می کردیم.

ما در آن زمان، آن نوع تغییر و تحول را انقلاب می دانستیم که به رهبری «جبهه متحد خلق» مورد نظر ما، با شرکت خلق و به استقرار جمهوری دمکراتیک خلق ایران (حاکمیت خلق) بجای رژیم شاه و نظام شاهی بیانجامد. از نظر ما، چنین اتفاقی نیفتاده بود. ولی چند ماه بعد، ما (رهبری وقت سازمان)، انقلاب را پذیرفتیم و متأسفانه تا آنجا پیش رفتیم که بتدریج از اواخر سال ۱۳۵۹ به این سو، در سال ۱۳۶۰، برنامه شکوفانی جمهوری اسلامی و خط مشی سیاسی اتحاد و انتقاد با جمهوری اسلامی و دفاع از «خط امام» را به پیروی از رهبری حزب توده ایران در کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) تصویب کردیم. واقعیت این است که قیام خواندن انقلاب در ابتدا و بعد پذیرش آن بدان کیفیت و شکلی که گفته شد، نشانه آشفته فکری و سیاسی رهبری وقت سازمان (به شمول بنده) بود. در ضمن لازم است به این نکته توجه شود که در این دوره تقریباً همه نیروهای مخالف رژیم شاه و دولت بختیار، حول واژه و پدیده چند مضمونی و چند ستمی انقلاب، گرد آمدیم و انقلاب کردیم.

انقلاب با شرکت نیروهای فکری، فرهنگی و سیاسی مذهبی و غیر مذهبی و افشارمختلف مردم، با عقاید، دیدگاهها، تمایلات، اهداف برنامه ای و سیاسی متفاوت و متضاد مدرن و ارتجاعی، سکولار و فقه‌گرا، آزادی خواهانه و استبدادی، دمکراتیک و دیکتاتوری، شروع و با هدایت و کسب رهبری آن توسط آیت الله خمینی، به تشکیل جمهوری اسلامی منجر شد.

با تاسیس حکومت جمهوری اسلامی در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ طی فرمان «جمهوری اسلامی آری یانه» و انجام یک سلسله اصلاحات واپس گرایانه نظیر تشکیل مجلس خبرگان بجای مجلس موسسان، کنار گذاشتن قانون اساسی مشروطیت و تصویب قانون اساسی مبتنی بر قوانین شرعی و ولایت فقیه ... انقلاب به مفهوم دگرگونی جهشی واپس گرا، در فرم و ساختار جمهوری

اسلامی تازو تجسد یافت.

در آن زمان هنوز به ذهن اغلب روشنفکران و نیروهای سیاسی تجد خواه کشور (چپ و راست) از جمله ما، این برداشت خطور نکرده بود که روش انقلابی و انقلاب (به مفهوم دگرگونی جهشی) و ساختار سیاسی یا دگرگونی جهشی و ساختار سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (...)، ذاتاً و صرفاً مفهوم و مضمون آینده گرا، مرفی، آزادی خواهانه، عادلانه و دمکراتیک ندارد، بلکه مفهوم و مضمون واپس گرا، بازگشت به گذشته و استبدادی نیز می تواند داشته باشد و دارد. در آن زمان هنوز این برداشت وجود نداشت، یا اگر وجود داشت به برداشت اکثر نیروهای شرکت کننده در انقلاب بهمن تبدیل نشده بود که انقلاب نه تنها به عنوان واژه و ترم بلکه بعنوان یک پدیده سیاسی و اجتماعی نیز دارای ذات و الزامات آینده گرا، مرفی، آزادی خواهانه و عادلانه نیست بلکه در پیرویه حرکت و شرایط مشخصی، می تواند محتوی و سمت گیری‌های مختلف از جمله محتوی و سمت واپس گرایانه و استبدادی پیدا کند.

از حدود سالهای ۱۳۶۵ به اینسو بخشی از نیروهای انقلابی خط امامی از نوع انقلابی واپس گرای آیت الله خمینی، بتدریج دچار تردید و تجدید نظر در اندیشه سیاسی شیعی (امام محور) و «ولایت فقیه» واقعا موجود شده، گرایش به اندیشه سیاسی تجد خواهانه و دمکراتیک پیدا کرده و به اصلاح طلبی روی آوردند.

بعد از دوم خرداد ۱۳۷۶، تشکیل دولت خاتمی و نام گذاری آن به عنوان دولت اصلاح طلب توسط خط امامی های سابق، واژه اصلاح و اصلاح طلبی رواج و گسترش یافته و قرائتهای گوناگون از آنها در میان نیروهای گوناگون طرفدار جمهوری اسلامی و نیز پاره ای دیگر از نیروهای سیاسی رواج یافت. بخشی از نیروهای سیاسی جمهوری اسلامی اعم از مخالف و مدافع دولت خاتمی، قرائتهای گوناگون، متفاوت، گاه مغشوش و متضاد از اصلاح و اصلاح طلبی ارئه کردند. در این نوشته به چند نمونه اشاره می کنیم.

قرائت های اسلامی از «اصلاح و اصلاح طلبی»

برخی نوشتند: «اصلاح در حوزه واژگانی قرآنی در برابر فساد به معنای نابسامانی ایجاد کردن و از حالت اعتدال بیرون آمدن می باشد...»، بعضی از مفسران اصلاح را به معنای معتدل قراردادن چیزی گرفته اند. و برخی دیگر آن را به «لیاقت و شایستگی»، معنا کرده و برای آن معنای دیگری ذکر نموده و گفته اند: «فساد عبارت است از تغییر دادن هر چیزی از آن چه طبع اصلی آن اقتضا دارد و اصلاح، باقی ماندن هر چیزی است به مقتضای طبع اصلیش تا آن چه خیر و فایده درخور آن است بر آن مترتب گردد، بدون آن که به خاطر فسادش چیزی از آثار نیک آن تباه گردد...»

واژه اصلاح و مشتقات آن ۱۸۰ مرتبه در قرآن به کار رفته است و نحوه کاربردش، گاهی به صورت مطلق بوده؛ و گاهی دیگر

با متعلقات به گونه های مختلف به کار رفته است. معنای مشترک در همه مشتقات این واژه، سلامت، سلامت افزایی می باشد که شامل سلامت در ذات و موضوع یا رأی و نظر یا عمل می گردد. (مجموعه گزاره های فوق از مقاله ای تحت عنوان «اصلاح طلبی - رفرم - رفرمیسم» است که در تاریخ یکشنبه ۱ اسفندماه سال - ۱۳۸۹ وبلاگ علم سیاست گروه نارنج سبز منتشر شده است).

شخص بنام محمد رضا جواهری نوشت: «در لغت عرب، صلاح و فساد ضد هم و افساد در مقابل هم قرار دارند... بر اساس معنای لغوی صلاح و فساد می توان «اصلاح» را در فرهنگ اسلامی و مواردی که در قرآن و سنت به کار رفته است چنین تعریف نمود: کوشش در راه سازندگی فردی و رساندن فرد و جامعه و حکومت به اعتدال و مقتضای طبیعت اصلی و وضع مطلوب به حکم عقل و شرع و تلاش در راه اجرا و تحقق احکام شرعی و قراردادن فرد و جامعه و حکومت در وضعیتی که رضایت و خشنودی خدا و پیامبر (ص) و امامان (ع) را به همراه داشته باشد، اصلاح بازگرداندن منحرفان از کژراهه به صراط مستقیم الهی است... پیامبر الهی خود را «مصلح» معرفی می نماید و مطابق این آیه در منطق قرآن کریم رسالت و کار پیامبران الهی اصلاح است و بنابراین پیامبران بهترین الگوهای اصلاح طلبی هستند و اصلاح تنها و فقط با پیروی از پیامبران الهی تحقق می یابد... اصلاح مقدس است ولی رفرم توأم با تقدس نیست.

اصلاح تغییرات زیربنایی و ساختاری و تحول در ساختار کلی جامعه و نظام حاکم را شامل می گردد؛ ولی رفرم به تغییرات روبنایی در چهارچوب نظام پذیرفته شده حاکم اختصاص دارد. اصلاح در جامعه اسلامی یک واژه ریشه دار و با سابقه و ارزشی است که چهارده قرن پیش در قرآن و سنت آمده است، اما رفرم یک واژه بیگانه و بیسابقه و بی ریشه در جامعه اسلامی است...» (محمدرضا جواهری، از نشریه معارف. زیر عنوان: نقدگونه ای بر محتوای کتاب انقلاب اسلامی؛ چرایی و چگونگی آن).

در مطلبی دیگر می خوانیم: «... دقت و تأمل در تعریف رفرم در غرب و مفهوم اصلاح در فرهنگ اسلامی به خوبی تفاوت های دو مفهوم رفرم و اصلاح را روشن می کند. اصلاح ضد فساد است و رفرم ضد انقلاب. اصلاح گسترده و نامحدود است و رفرم محدود. در اصلاح بهره گیری از قدرت و خشونت در شرایط خاص لازم و عبادت است و در رفرم تظاهر به نکوهش شدید و هرگونه توسل به خشونت وجود دارد. اصلاح مردمی است و رفرم، درباری و حکومتی ... اصلاح مقدس است ولی رفرم، توأم با تقدس نیست. اصلاح تغییرات زیربنایی و ساختاری و تحول در ساختار کلی جامعه و نظام حاکم را شامل می گردد ولی رفرم به تغییرات روبنایی در چهارچوب نظام پذیرفته شده حاکم اختصاص دارد».

...

ادامه در صفحه ۱۲

«اصلاح طلبی» و ...

ادامه از صفحه ۱۲

اصلاح طلبی درون ساختاری (با هویت اسلام خواهی - جمهوری خواهی)

قبل از ورود به موضوع لازم است باردیگر یادآوری شود که

اولا : رفرمیسم (اصلاح طلبی) دارای ذات نیست و به این اعتبار ذاتا دارای مضمون و سمت مشخص سیاسی و اجتماعی مترقی یا ارتجاعی، آینده گرا یا واپسگرا، آزادی خواهانه و دموکراتیک یا استبدادی و دیکتاتوری نیست؛ ثانیا: اصلاح طلبی یک روش تغییر و تحول است نه یک اندیشه سیاسی و اجتماعی و یک گفتمان؛

ثالثا: فرایند تغییر و تحولات (تدریجی و گام بگام یا ناگهانی و جهشی) بعنوان یک پدیده و فرایند عینی و انضمامی نی، ذاتا دارای خصوصیات برشمرده در بالا نیست.

«اصلاح طلبی» و «انقلابی» به عنوان روش های «تغییر و تحولات»، بسته به شرایط اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه و کشور، نیروهای شرکت کننده در آن فرایند، توازن قوایمیان نیروهای مختلف شرکت کننده در آن، و نیز شرایط جهانی، می توانند مضامین و جهات گوناگون متفاوت بخود بگیرند. علاوه بر آن، فرایند عینی و انضمامی تغییر و تحولات نیز بسته به شرایط و ... می تواند مضامین و جهات گوناگون و مختلف پیدا کند. تغییر و تحولات چند دهه گذشته نظیر انقلاب ایران، تغییر و تحولات در کشورهای سوسیالیستی سابق، آفریقای جنوبی، برخی کشورهای منطقه نظیر لیبی، سوریه، مصر، تونس و ... فاکتورهای موید این نظر است. «رفرمیسم» و «انقلابی» و نیز «فرایند عینی تغییر و تحولات»، فی نفسه مختص یک جریان سیاسی خاص و در انحصار یک جریان و یا حزب سیاسی خاصی نیز نیستند. این نیروهای اجتماعی و جریانات فکری، فرهنگی و سیاسی شرکت کننده در فرایند تغییر و تحولات هستند که به «رفرمیسم» و «انقلابی» و «فرایند عینی تغییر و تحولات»، مضمون، سمت و چشم انداز والگوی شکلواره حدودا مشخص می دهند.

به زبان دیگر، جریانات و احزاب سیاسی و نیروهای فکری، فرهنگی و اجتماعی مختلف مشارکت کننده در فرایند تغییر و تحولات (تدریجی یا جهشی) هستند که با اندیشه ها، اهداف و برنامه های سیاسی و اجتماعی، سیاستهای عملی، اعمال سیاسی و دیگر تلاش های خود، به روشها و فرایند تغییر و تحولات، مضمون، سمت و چشم انداز شکل واره حدودا مشخصی می دهند.

اگر رفرمیسم (اصلاح طلبی) به مفهوم یک روش تغییر و تحول تدریجی پذیرفته شود، این سوال در برابر مدافعان آن قرار می گیرد که: تغییر و تحولات تدریجی و گام بگام مورد نظر شما، کدام مضمون، سمت و چشم انداز و کدام فرم و الگوی شکل واره ای را در نظر دارد؟ اساسا آیا اصلاح طلبی (تغییر و تحولات تدریجی) مورد نظر، سمت، الگو و چشم انداز شکل واره ای حدودا مشخصی پیش رو دارد؟ نیروهای سیاسی مختلف البته پاسخهای مختلف و متفاوتی می

دهند.

بعنوان مثال آقای خاتمی بعنوان شخص اول بخش عمده اصلاح طلبان مذهبی، در این اواخر، چنین پاسخ داده است: «اصلاح طلبی دارای اصول و هویتی روشن است؛ هویت آن عبارتست از اسلام خواهی- و بخصوص حاکمیت عدالت و اخلاق - و جمهوری خواهی- بخصوص حاکمیت و معتبر بودن رای و رضایت مردم. اصلاح طلبی، خود را در درون نظام تعریف می کند و گرچه اهل انتقاد است اما «تعامل» چه با حکومت و چه با جناح های مخالف را نیز مورد توجه قرار می دهد ولی تعامل به معنی توبه و دست برداشتن از هویت خود نیست». ایشان در تکمیل تعریف خود از اصلاح طلبی می گویند «اصلاحات اگر حرفی دارد برای این است که همین نظام تقویت شود و اگر خدای ناکرده انحرافی هست، اصلاح شود. دیگرانی می خواهند این نظام برافتد. ما می گوئیم این نظام باید باشد و البته باید اصلاحات لازم را بپذیرد».

این قرائت و تعریف از اصلاح طلبی، اولاً اصلاح طلبی را از یک «روش» به یک «هویت اسلامی و جمهوری خواهی» فرابرده است. ثانياً آنرا به یک اندیشه و اهداف سیاسی شامل «حاکمیت عدالت و اخلاق و جمهوری خواهی بخصوص حاکمیت و معتبر بودن رای و رضایت مردم» تاویل و تعبیر کرده و ثالثاً اصلاح طلبی را مقید و مشروط به «تقویت همین نظام و ماندن آن» کرده است.

روشها و سیاستهای عملی و اعمال سیاسی افراد و جریانات سیاسی، معمولا نتیجه فرایند استدلالی آنها است؛ وجود تناقض در فرایند استدلال معمولا مانع دست یابی به روش، سیاست عملی و عمل سیاسی منطقی - عقلانی می شود. به عنوان مثال از این استدلال که: جمهوری اسلامی، ولایت محور است و جامعه و کشور ما برای ارتقا به توسعه هماهنگ و همه جانبه، لزوماً به جمهوری دموکراسی محور نیاز دارد، نمی توان به این نتیجه رسید که پس جامعه و کشور برای تحقق جمهوری دموکراسی محور، باید در محدوده همین ساختار ولایت محور بماند. این فرایند استدلالی دارای تناقض درونی است. یا نمی توان از این استدلال که جمهوری اسلامی، مبتنی بر «حاکمیت عدالت و اخلاق - و جمهوری خواهی- بخصوص حاکمیت و معتبر بودن رای و رضایت مردم است»، پس باید جمهوری اسلامی در جهت تحقق «حاکمیت عدالت و اخلاق - و جمهوری خواهی- بخصوص حاکمیت و معتبر بودن رای و رضایت مردم» اصلاح شود. این فرایند نیز دارای تناقض درونی است. گزاره های مختلف هر دو فرایند با هم نمی خوانند. هر دو فرایند استدلالی، دارای تناقض درونی هستند.

اگر جمهوری اسلامی و «اصلاح طلبی» مورد نظر آقای خاتمی مبتنی بر «حاکمیت عدالت و اخلاق - و جمهوری خواهی- بخصوص حاکمیت و معتبر بودن رای و رضایت مردم» هستند پس اولاً شان نزول «اصلاح طلبی ...» از طرف آقای خاتمی چیست و به چه کار آید؟ ثانياً این نوع اصلاح طلبی برای چه باید محدود، مقید و مشروط به همین الگو و فرم سیاسی باشد؟ مگر می شود یک چیزی را عقلا و عملا محدود، مقید و مشروط به خودش کرد؟ لابد الگو و فرم سیاسی واقعا موجود، دارای تناقض و ایرادات اساسی

درون زا و درونی بوده و تامین کننده «حاکمیت عدالت و اخلاق - و جمهوری خواهی- بخصوص حاکمیت و معتبر بودن رای و رضایت مردم» نبوده است که آقای خاتمی و یارانش به اصلاح طلبی و اصلاحات روی آورده اند. اگر جمهوری اسلامی، دارای فرم، ساختار و قدرت سیاسی مبتنی بر رای برابر حقوق و آزاد شهروندان، مشارکت آزاد و دموکراتیک مردم در سیاست، رضایت مردم، معتبر بودن رای مردم، حاکمیت مردم و عدالت و جمهوری دموکراسی محور بود اصلا لزومی به طرح این نوع «اصلاح طلبی» نبود. شرایطی که آقای خاتمی و بخشی از نیروهای جمهوری اسلامی را وادار کرده به اصلاح طلبی روی بیاورند، وجود ایرادات و تناقضات اساسی درون زا و درونی جمهوری اسلامی و عدم انطباق آن با نیاز اصلی جامعه به آزادی و ساختار سیاسی دموکراسی محور است. این ایرادات اساسی و تناقضات درونی نظام با محدود و مقید و مشروط کردن «اصلاح طلبی» به آن، حل و رفع نمی شود.

ایشان در شرایطی چنین نظری درباره اصلاح طلبی ارائه می دهند که خود واقف هستند که «مشروعیت»، «قانونیت»، «مقبولیت» و «عقلانیت» فرم، الگو و قدرت سیاسی واقعا موجود، در اساس خود مبتنی و مقید و مشروط به قوانین شرع و ولایت فقیه است نه به بر رای برابر حقوق و آزاد شهروندان اعم از زن و مرد و مسلمان و غیر مسلمان و دگر اندیش، مشارکت آزاد دموکراتیک مردم در امر سیاست، قدرت دولت و اداره امور جامعه و کشور.

نظر بر اینکه اصلاح طلبی مورد نظر آقای خاتمی، خود را محدود، مقید و مشروط به فرم والگوی واقعا موجود کرده و همه اصلاحات را در این محدوده می خواهد، من آنرا «اصلاح طلبی درون ساختاری مقید و مشروط به فرم و ساختار حاکم» می نامم. آقای خاتمی که بارها از آزادی دفاع کرده و مدافع «حاکمیت عدالت و اخلاق - و جمهوری خواهی- بخصوص حاکمیت و معتبر بودن رای و رضایت مردم» هستند، قاعدتاً لازم است این تناقض بزرگ را در جهت تقویت جمهوریت مبتنی بر دموکراسی، آزادی، عدالت و صلح حل و رفع کنند. اصلاح طلبی مقید و مشروط به الگو و قدرت سیاسی ولایت فقیه محور، تاکنون کار ساز نبوده و نتوانسته حتی ره به سوی نرمالیزه کردن دولت ببرد. (نرمالیزه کردن، اشاره به نظر آقای سعید حجاریان در باره نرمالیزه کردن دولت توسط روحانی است).

در ضمن بر این نظر نیستیم که باید روشهای مختلف تغییر و تحول سیاسی را به معیار و ملاک اصلی برای صف بندی و قطب سازی سیاسی میان نیروهای سیاسی مدافع آزادی و دموکراسی تبدیل و قطب هائی سیاسی غیر ضرور و غیر واقعی تحت عنوان اصلاح طلبی، تحول طلبی و سرنگون طلبی ایجاد کرد. مساله مرکزی و اصلی جامعه و کشور ما در شرایط کنونی، ایجاد قطب های سیاسی حول اصلاح طلبی و تحول طلبی و سرنگون طلبی چند مفهومی، چند مضمونی و چند سمتی و تقابل میان طرفداران آنها نیست. چنین قطب سازی و ایجاد تقابل میان نیروهای مدافع این روشهای به سود و مصلحت جامعه و مردم و نیروهای آزادیخواه و دمکرات کشور نیست.

...

«اصلاح طلبی» و ...

ادامه از صفحه ۱۳

در شرایط کنونی تقویت فکر، فرهنگ و سیاستهای آزادیخواهانه و دموکراتیک، تقویت نیروهای مدافع جامعه مدنی، نهادهای مدنی و ایجاد هماهنگی میان این نیروها در جهت تحقق آزادی و دموکراسی، می تواند پایه‌های سیاسی و اجتماعی استبداد سیاسی حاکم، واپس گرایی و عقب ماندگی را تضعیف، و زمینه را برای مشارکت آزاد و دموکراتیک شهروندان اعم از زن و مرد، مسلمان و غیرمسلمان و دگراندیش در جهت آزادی و جمهوری دموکراسی محور را فراهم کند. اتخاذ سیاست‌های عملی و اعمال سیاسی توسط طرفداران آزادی و دموکراسی در جهت فوق، الزامات پیشرفت جامعه ما در سمت تحقق حقوقی و حقیقی آزادی و ساختار و فرم سیاسی دموکراسی محور است.

اصلاح طلبی ذاتی

آقای ابراهیم اصغر زاده از خط امامی ها و انقلابیون سابق و اصلاحات طلبان جدید در باره اصلاح طلبی می گوید:

«ذات اصلاح طلبی، بر مدار حق و قانون حرکت کردن است ولو اینکه قانون ناعادلانه، سختگیرانه یا بد تنظیم شده باشد... هر کس که نمی‌تواند حامل اندیشه دموکراسی خواهی و اصلاح طلبی باشد. مگر کسانی که به ارزش‌های آن وفادار باشند و گرنه همه آدم‌ها، احزاب و حتی رژیم‌های غیردموکراتیک هم در ادعا خود را اصلاح طلب می خوانند. پس قبل از هر چیز باید قلمرو، دامنه و موضوع متعلق اصلاح مشخص شود؛ در مرتبه بعد است که می شود تعیین کرد کدام نیروی سیاسی یا اجتماعی می تواند حامل آن باشد. نیروی حامل اصلاحات خود باید به ارزش‌های بشردوستانه، قواعد دموکراتیک و اصول اصلاح طلبانه پایبند باشد»

مختصات اصلاح طلبی مورد نظر آقای اصغر زاده رامی توان به شکل زیر صورت بندی کرد:

۱- اصلاح طلبی دارای ذات است.

۲- ذات اصلاح طلبی بر مدار حق و قانون حرکت می کند ولو اینکه قانون ناعادلانه، سختگیرانه یا بد تنظیم شده باشد؛

۳- اصلاح طلبی یک اندیشه است؛

۴- هر کسی نمی تواند حامل اندیشه اصلاح طلب باشد و نیروهای حامل اصلاحات خود باید حامل اندیشه دموکراسی و پای بند به ارزش‌های بشردوستانه، قواعد دموکراتیک و اصول اصلاح طلبانه باشند.

به این ترتیب، آقای ابراهیم اصغر زاده، اصلاح طلبی را ... اولاً ذاتی کرده است. ثانیاً آنرا از یک روش به یک اندیشه و یک سلسله ارزشها و قواعد

اولاً ذاتی کرده است. ثانیاً آنرا از یک روش به یک اندیشه و یک سلسله ارزشها و قواعد نظیر حق مداری، قانون، بشردوستی، قواعد دموکراتیک تعبیر و تاویل و ارتقا داده است.

این که آقای اصغر زاده نیز مثل آقای خاتمی از ارزشها و اندیشه‌های بشردوستانه، دموکراسی، حق مداری و قانون مداری دفاع

می کند، مایه خوشحالی است ولی تعمق در متن و گزاره های آن، این سوالات را در برابر آقای اصغر زاده می گذارد که:

۱- «اصلاح طلبی» واقعا دارای ذات است؟

۲- چرا دارای ذات است؟

۳- چرا اصلاح طلبی، ذاتا حق مدار، قانون مدار و دارای اندیشه دموکراسی خواهی است؟

۴- چرا نیروهای اصلاحات باید پایبند به ارزشهای بشردوستانه و قواعد دموکراتیک باشند؟

۵- به چه دلایل عقلانی، تئوریک و تجربی، این ارزشها و چیزهای خوب حق مدا، بشر دوستانه، دموکراتیک، قانون مداری به اصلاح طلبی نسبت داده شده است؟

چنانکه در ابتدای همین مطلب نوشتیم، واژه و ترم «اصلاح طلبی» نظیر دیگر واژه ها و ترم های فلسفه سیاسی و علوم انسانی دارای ذات نیست. اصلاح طلبی یک روش است نه اندیشه سیاسی اجتماعی و گفتمان با مضمون و هدف مشخصی.

شاید آقای اصغر زاده منظورشان از بکاربردن گزاره های «ذات اصلاح طلبی بر مدار حق و قانون حرکت کردن است»، ... این نبوده است که اصلاح طلبی دارای ذات است و ذاتا بر مدار حق و قانون حرکت کردن است، ولی چون از منظور ایشان مطلع نیستیم، در مقام خواننده نظر ایشان، چنین سوالاتی بر ذهنم خطور کرده است. اما اگر سهو و یا بی دقتی در تنظیم و کاربرد گزاره «ذات اصلاح طلبی بر مدار...» در میان نباشد و ایشان به ذات اصلاح طلبی اعتقاد داشته باشند لازم است یاد آوری شود که ذات گرایی و ذاتی کردن واژه های سیاسی و اجتماعی نظیر اصلاح و اصلاح طلبی و انقلاب و انقلابی، یکی از مشکلات و موانع نیروهای سیاسی کشور در جهت فهم، مفاهیم و تعامل با دیگری است. ذاتی کردن واژه ها و مفاهیم آن، مجالی و محلی برای گفت و شنود میان نیروهای فکری و سیاسی مختلف به منظور شناخت و فهم یکدیگر و مفاهیم و تعامل باهم، مهیا نمی کند و راه را می بندد. جامعه ما برای ارتقا به جامعه دموکراتیک و دست یابی به فرم و ساختار سیاسی دموکراتیک، به گفت و شنود آزاد و دموکراتیک نیازمند است.

نیروهای سیاسی کشور ما سالهای درازی است که گرفتار این ذات گرایی و ذات نگری است. ذات گرایی و ذاتی کردن واژه و ترمهای سیاسی و اجتماعی راه را بر گردش پنجره های بیشتر برای شناخت و فهم دیگری و مفاهیم با هم، محدود کرده و راه پیشرفت جامعه در مسیر آزادی، عدالت، دموکراسی و صلح را تنگ کرده است. جنبش سیاسی ما به بازکردن پنجره های زبان و ذهن خود به روی دیگری و جهان دیگری نیازمند است.

اصلاح طلبی: روش بحران زدائی از نظام (تغییر رفتار حکمران)

تلاش‌های مصلحانه، مشاورانه و سیاست گذاری برای شاه، خلیفه، سلطان و رهبر در چارچوب ساختار سیاسی و سیاست‌های کلان حاکمان، متعلق به دورانی است که دولت، حکومت، روش حکمرانی و سیاست، مفهوم سنتی داشتند. در آن دوران، مسئله

اندیشه سیاسی و سیاست، چگونگی تشکیل دولت، مشارکت شهروندان و اقسام مختلف جامعه در سیاست، تشکیل دولت و اداره امور جامعه و کشور و چگونگی حکومت کردن نبود، بلکه این بود که چه کسی باید حکومت کند. مصلحین سیاسی (و گاه غیر سیاسی) با اندرز، مشورت و سیاست گذاری برای حکمفرما (شاه، خلیفه، سلطان و امیر) کوشش می کردند بر رفتار، روشها و سیاستهای حاکمان سیاسی تاثیر بگذارند. در تاریخ ما از قدیم تا دوره انقلاب مشروطیت و دوره پهلوی، چنین مصلحان و مشاوران سیاست گدا، در دیوان و دستگاه های حکومتی کم نبوده اند. برخی از آنها تاثیرات بزرگ یا کوچکی نیز، در جهت بهبود اوضاع در آن محدوده می گذاشتند و گذاشته اند. در دستگاه جمهوری اسلامی نیز با بدو تاسیس تاکنون مصلحان و مشاوران فراوانی بودند و هستند. ولی تلاش و کوشش مصلحانه و مشاورانه آنها در نهایت منجر به تغییر فرم و ساختار سیاسی حاکم نمی شد. چرا که نه آن مصلحان و مشاوران سیاسی، اندیشه و هدف و قصد مشارکت مردم در سیاست و تغییر فرم و ساختار سیاسی حاکم را داشتند و نه ساختار سیاسی چنان تغییراتی را تحمل و طلب می کرد. مسئله مرکزی مصلحین و مشاوران سیاسی قدیم، تاثیر بر روش و رفتار حاکمان و بحران زدائی از حکومت جهت حفظ حکومت و قدرت سیاسی واقعا موجود بود. در دوره اصلاحات قبل از نهضت مشروطیت، تلاش‌های ترقی خواهانه و آزادیخواهانه اصلاح طلبان، اگرچه به انجام پاره ای از اصلاحات مهم در عرصه های گوناگون از جمله درون ساختار سیاسی منجر شد ولی در نهایت به اصلاح رفتار و روش حکمرانی حاکمان و چگونگی حکومت کردن قاجار منجر نشد؛ چراکه هدف اغلب جریان ترقی خواه در آن دوره و قبل از نهضت مشروطیت، بحران زدائی از ساخت سیاسی و سامان دهی به آن بود نه تغییر تدریجی فرم و ساختار سیاسی حاکم و گذار به دولت و ساختار مشروطه.

بخشی از نیروهای سیاسی اعم از مذهبی و سکولار که از دهه ۴۰ تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و دهه اول انقلاب، تنها ره رهایی مردم و خلق ایران را در کار بست روش انقلابی (با برداشت، مضامین، سمت گیری و چشم اندازه های گوناگون، متفاوت و حتی متضاد با هم) می دانستند، بعد از انقلاب از سال‌های حدود ۱۳۶۵ به اینسو، به تدریج به «رفرمیسم» روی آوردند. اما بخشی از آنها در پروسه تغییر و تحول فکری و سیاسی، به چنان «رفرمیست» هائی بدل شدند که این بار تحت عنوان «اصلاح طلبی»، تنها ره رهایی را در تلاش مصلحانه و مشاورانه با مسئول اول حکومت و حکومت جستجو می کنند. برخی از اینها برای پیش برد این روش، تلاش می کنند حتی الگوی شکل واره جمهوری سکولار دموکراسی محور مورد نظر خود را، تا حد یک آرمان فرا برده و آن را بعنوان یک الگو و چشم انداز سیاسی شکل واره، از هدف و سیاست استراتژیک جمهوری خواهان سکولار دموکرات دور کنند.

...

«اصلاح طلبی» و ...

ادامه از صفحه ۱۴

سیاست بمفهوم مدرن، توسط برخی از آنها، عملاً به امری انتزاعی غیر تاثیرگذار در جامعه و توازن قوای سیاسی، تاویل شده و تا حد سیاست گذاری روزمره و تاثیرگذاری بر حکومت و رهبری آن تقلیل داده می شود. مفهوم سیاست ورزی نیز به چنان سطحی تاویل و تقلیل می شود.

رفرمیسم بعنوان روش تغییر و تحولات تدریجی فرم و ساختار سیاسی ولایت محور و گذار به فرم و ساختار سیاسی دمکراسی محور، عملاً به روش مصلحانه (سنتی) و مشاورانه با رهبر و حکومت تقلیل می یابد. تحت عنوان اصلاح طلبی کوشش می شود استراتژی و راهبردهای سیاسی، با راهبردها و سیاستهای رهبری حکومت زوایه نداشته باشند و اگر داشته باشد درضا و افکار عمومی مطرح نشود.

لازم به تاکید است تا گفته شود دراینکه بخش بزرگ و عمده این نیروهای سیاسی، به لحاظ آرمانی، اندیشه‌ها، اهداف سیاسی و اجتماعی آزادی خواه، دمکرات، عدالت جو و صلح دوست و به این اعتبار تحول طلب هستند، جای تردید نیست و دراین نوشته هم پرداختن به آن موضوعیتی ندارد. آنچه در اینجا مورد نظر است، روشی است که این بخش از نیروهای ترقی خواه و دمکرات تحت عنوان اصلاح طلبی، نسبت به حکومت، شخص اول آن و مردم درپیش گرفته اند. من این نوع اصلاح طلبی را، روشی برای بحران زدائی از نظام، نامگذاری می کنم. روشی که در دوره اصلاحات قبل از نهضت مشروطیت نیز، توسط نیروهای مترقی بکارگرفته شد ولی منجر به تغییر روش و رفتار حاکمان نشد.

بنظر می رسد این نیروها و دوستان، دچار پارادوکس نظری - سیاسی هستند. درعین حال که سکولار دمکرات و جمهوری خواه، مخالف ولایت فقیه و خواهان تقویت جمهوریت جمهوری اسلامی هستند، نه تنها خود، راهبرد و سیاستی متفاوت از راهبردها و سیاستهای رهبری حکومت اتخاذ نمی کنند و آنرا در معرض افکار عمومی قرار نمی دهند بلکه دیگر نیروهای سیاسی، از جمله دولت روحانی را نیز به اتخاذ چنین راهبرد و سیاستی فرامی خوانند. از یکسو جامعه گرا و دمکرات هستند و از سوی دیگر، اختلافات سیاسی خود با حکومت و مسئولین آن را با مردم در میان نمی گذارند. مواظب اند در اتخاذ استراتژی، راهبردها، سیاستهای عملی و اعمال سیاسی خود، حکومت و رهبری جمهوری اسلامی را به اصطلاح «تترسانند». در عین حال هر روش و سیاستی را که مغایر با روش و سیاستهای مورد نظرشان باشد، رد کرده و به تقابل با آن برمی خیزند. البته برخی از این دوستان این اواخر به این نتیجه رسیده اند که با بخشی از نیروهای مخالف حکومت که روش مسالمت آمیز را انتخاب کرده ولی سیاستها و روشهای اینها را قبول ندارند،

باید گفت وگو شود. زبان، روش برخورد و سیاستهایشان نسبت به رهبری جمهوری اسلامی و هسته اصلی قدرت، بطرز عجیبی نرم و مشاورانه ولی در برابر مخالفین حکومت و مخالفین روش و سیاستهای خود، سخت، تند و مرزدار است. ضمن اینکه در اندیشه و اهداف سیاسی و اجتماعی، سکولار-دمکرات هستند، در روش و سیاست، مشاورانه و مصلحانه (سنتی) با رهبر و حکومت عمل می کنند. از یکسو جمهوری خواه سکولار دمکرات هستند و از سوی دیگر حتی مخالفت مسالمت آمیز با الگوی واقعا موجود را بر نمی تابند. از یکسو با مخالفین و منتقدین خود برخورد تند می کنند و از سوی دیگر، در دفاع از روش و سیاستهای مورد نظر خود، از توازن قوا، استفاده از اختلافات نیروهای دورن حکومت، تضعیف بخش تندرو و تقویت بخش های دیگر و... سخن می گویند.

این نیروها و دوستان واقفاند که حکومت و هسته اصلی قدرت، نه تنها رفرمیستها و تحول طلبان طرفدار الگو و فرم های سیاسی سکولار دمکرات (اعم از جمهوری خواه و غیره)، بلکه آقایان خاتمی، بانو زهرا رهنورد، میرحسین موسوی، کروبی، طرفداران مذهبی و غیرمذهبی آنها و نیز نیروهای نظیر نهضت آزادی و حتی تلاش گران دفاع از حقوق زنان، حقوق بشر، جامعه مدنی، سندیکاهای کارگری، جنبش دانشجویی و تشکلهای معلمین و... را بر نمی تابند. چراکه مساله اصلی و مرکزی حکومت با این نیروها، در درجه اول روشها رفرمیستی یا انقلابی آنها نیست بلکه اندیشه ها، اهداف و مضمون سیاستهای آنهاست. با وجود این، بجای تلاش در جهت تقویت و ایجاد هماهنگی میان نیروهای مدافع آزادی و دمکراسی و جمهوریت و تضعیف پایه های استبدادی حکومت، به قطب بندی سیاسی حول اصلاح طلبی (چند مفهومی، چند مضمونی و چند پهلونی) و براندازی (چند مفهومی و چند مضمونی و چند پهلونی) ادامه می دهند.

لازم است این دوستان به این نکات نیز توجه داشته باشند که اولاً امروز دیگر نه آقای خامنه ای و یارانش فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه هستند، نه ایران و جهان، ایران و جهان دوره قاجار است، نه نیروهای فکری، فرهنگی، سیاسی و شهروندان و مردم ایران همان نیروها و شهروندان و مردم هستند؛ نه سیاست و دولت، مفهوم سیاست و دولت آن دوران را دارند. ثانياً تاریخ، هویت، اندیشه ها و اهداف سیاسی و اجتماعی نیروهای سیاسی از جمله همین نیروها و دوستان، برای نظریه پردازان، مشاوران و رهبران سیاسی حکومت، آشکاروشناخته شده است. ثالثاً آقای خامنه ای و دیگر روحانیون و مکلاهای همفکر و همطرز ایشان، نوجوان تازه به دوران رسیده و کم تجربه نیز نیستند که بتوان رفتار آنها را از طریق پند، اندرز، نامه نگاری، مشاوره و سیاست گذاری برای آنها از یکسو و بازی با توازن قوا در میان نیروهای مختلف نظام، تضعیف این جریان و جناح و تندرو و تقویت آن جریان و جناح دیگر تغییر داد. مسئولین حکومت، خود سالهای درازی، قبل و بعد از انقلاب، این شیوه‌ها، تکیه‌ها، سازش‌ها، قهرها، شکل و شمایل سازی ها، سیاستگذاری ها، اعتماد

سازی‌ها، بازی با توازن قوا و نظیر اینها را آموخته و بکار بسته اند. اندیشه سیاسی شیعی (امام محور) که سابقه هزار و چند صد ساله در کشور ما دارد، مملو از این تجارب، بحث ها و روشها است. این اندیشه از نیمه دوم دهه ۴۰ شمسی توسط آیت الله خمینی به نظریه سیاسی ولایت فقیه محور تاویل و محدود شد و در انقلاب بهمن، در فرم جمهوری ولایت محور تجلی و تجسم یافت. روحانیون دست کم از دوران سلسله صفوی تا انقلاب بهمن ۱۲۵۷، انواع روشها و سیاستها را در جهت شرکت در سیاست و حکومت، کسب قدرت و تشکیل حکومت و... را آزموده اند. واقعیت این است که نیروهای تجدد خواه و دمکرات در این رشته روشها و کارها نسبت به روحانیون تازه کارند.

موضوع دیگری که می خواهیم یادآوری کنیم این است که مسئله اساساً این نیست که گویا روشهای نیروهای منتقد و مخالف حکومت، علت و عامل اصلی تقابل حکومت با آنها است. البته که تقابل با حکومت، آنرا به تقابل می کشد ولی علت و عامل اصلی تقابل حکومت با نیروهای سیاسی، روش این نیروها نیست. طرح نادرست مسئله به نتایج نادرست منجر می شود.

اولاً: حق رای برابر و آزاد شهروندان برای انتخاب شدن و انتخاب کردن جزو حقوق اولیه شهروند ایرانی اعم از زن و مرد، مسلمان و غیرمسلمان و گرانديش است؛ ثانياً: مشارکت شهروندان و مردم در سیاست برای تغییر ساختار و فرم حکومت و انتقال قدرت به فرم و ساختار و قدرت دیگر، جزو حقوق اولیه آنها است؛

ثالثاً: مشارکت شهروندان و مردم در سیاست، تشکیل و تغییر فرم و ساختار حکومت و مشارکت در دولت و اداره جامعه و کشور، جزو میانی سیاست به مفهوم جدید معاصر است؛ حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی و تلاش برای تحقق حقوقی و حقیقی آنها ترسناک نیستند.

اینکه مسئولین حکومت از تلاش حتی مسالمت آمیز شهروندان، نیروهای مدافع جامعه مدنی و نیروهای سیاسی در جهت تحقق حقوق اولیه شهروندان و مردم می ترسند ایراد و اشکال در خود آنهاست نه در تلاشهای مردم برای تحقق حقوقشان. مردم و نیروهای سیاسی نمی توانند دست از حقوق و مطالبات اولیه خود بردارند. جامعه ای که شهروندان و مردمش برای دست یابی به حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی خود تلاش و پیکار نکند، جامعه عقب مانده است. جامعه و مردم ایران نمی خواهد به دوران قبل از مشروطیت برگردند. واقعیت این است که اساساً، این حکومت است که از بدو تاسیس تاکنون، نه تنها فعالیت های نیروهای سیاسی مدافع حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی، بلکه تلاش کنشگران هر عقیده، اندیشه سیاسی و روش غیر خودی را نیز بر نمی تابد و به تقابل خشن با آنها روی آورده است. بعنوان مثال بخشی از نیروهای سیاسی نظیر نهضت آزادی، ضمن پذیرش قانون اساسی و التزام عملی به آن، ولایت فقیه را قبول ندارند و بشیوه قانونی و مسالمت آمیز تلاش می کنند، ولی علیرغم این، سالهای درازی است که همچنان تحت فشار حکومت قرار دارند.

«اصلاح طلبی» و ...

ادامه از صفحه ۱۵

مسئولین حکومت نگران این هستند و از این می ترسند که اگر الگو و مدل مورد این نیروها، در نتیجه تلاشهای فکری، فرهنگی و سیاسی مسالمت آمیز آنها و مردم طرفدار آنها، بتدریج و گام به گام جنبه انضمامی و عملی پیدا کند، ولایت فقیه کنار گذاشته خواهد شد. علت و عامل و دلیل اصلی تعرض و تقابل حکومت به نهضت آزادی و نیروهای مشابه و دیگر نیروهای دگر اندیش، از بدو تاسیس تا کنون، روشهای آنها نبوده و نیست بلکه اندیشه سیاسی و اجتماعی و مخالفت اصولی آنها با ولایت فقیه است. حکومت و مسئولین اصلی آن، از رشد و گسترش اندیشه ها و سیاستهای کلان و استراتژیک تجدد خواهانه، آزادی، عدالت، دموکراسی و تقویت نفوذ نیروهای مدافع این اندیشه ها و ارزشها و سیاستها در میان شهروندان، افشار و طبقات جامعه، نگران هستند و می ترسند. مسئولیت این نگرانی و ترس به عهده مسئولین حکومت است، نه برعهده نیروهای مدافع حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی شهروندان و مردم.

برای پیشرفت جامعه در سمت آزادی، دموکراسی، عدالت و ترقی، لازم است این تناقضات و ابهامات در روش، سیاستهای عملی و اعمال سیاسی این نیروها و دوستان حل و رفع شود. باقی ماندن در این تناقضات و ابهامات، تحت عنوان اصلاح طلبی (چند مفهومی و چندپهلوی) و ایجاد صف بندی حول آنها، منطبق با نیاز جامعه به شفافیت، آزادی و دموکراسی و به مصلحت و سود جامعه و مردم و نیروهای سیاسی از جمله خود این نیروها و دوستان نیست.

اصلاح طلبی : روشی برای تغییر فرم و ساختار سیاسی حاکم

بخشی بزرگی از نیروهای سیاسی سکولار دموکرات جامعه، جمهوری اسلامی را بعنوان الگو و فرم سیاسی مناسب جامعه و کشور قبول ندارند و جمهوری پارلمانی سکولار- دموکرات را بعنوان الگو و فرم سیاسی مناسب اعلام کرده و در راستای تحقق حقوقی و حقیقی آن بشیوه مسالمت آمیز تلاش می کنند. این نیروهای بر این نظر و تحلیل هستند که تغییر و گذار مسالمت آمیز از الگو و فرم سیاسی حاکم به الگو و فرم سیاسی دموکراسی محور، مناسبترین، دموکراتیک ترین و کم هزینه ترین تغییر و تحول سیاسی در جامعه و کشور است. استراتژی مرحله اینها، تقویت جمهوریت جمهوری اسلامی است و سیاستهای عملی و اعمال سیاسی ایشان را با توجه به شرایط و اوضاع جامعه و توازن قوا و در خدمت این استراتژی و اهداف اتخاذ می کنند. در اتخاذ سیاستهای خود در درجه اول و عمدتاً به مردم، نیروهای مدافع جامعه مدنی و نیروهای فکری، فرهنگی و سیاسی ترقی خواه مدافع آزادی و دموکراسی تاکید و تکیه می کنند. در چارچوب این استراتژی و با توجه به آن، ضمن نقد و انتقاد از نیروهای سیاسی

اصلاح طلب درون نظام، سیاست دفاع از حرکات ترقی خواهانه و دموکراتیک آنها را اتخاذ کرده اند. نظر بر آنچه که گفته شد، بنظر می رسد این نیروها روش تغییر و تحول ناگهانی و جهشی (روش انقلابی) را بعنوان روش مناسب برای تغییر و تحول سیاسی در جامعه، انتخاب و در دستور کار خود قرار نداده اند. در عین حال، می توان گفت که این نیروها «اصلاح طلبی» را به عنوان یک اندیشه سیاسی، گفتمان و هدف سیاسی نمی دانند بلکه آنرا روشی برای تغییر و تحولات می دانند. با توجه به موارد بالا می توان این نیروها و دوستان را نیروی تحول طلبی نامید که رفرمیسم به مفهوم روش تغییر و تحولات تدریجی و گذار از الگو و فرم سیاسی حاکم به الگو و فرم جمهوری سکولار - دموکراتیک را انتخاب کرده اند. رفرمیسم این نیروها را در مقایسه با «اصلاح طلبی درون ساختاری»، «اصلاح طلبی ذاتگرا» و «اصلاح طلبی بعنوان روش بحران زدایی از حکومت» را می توان روشی برای تغییر تدریجی ساختار سیاسی حاکم با مضمون دموکراتیک در سمت گذار به جمهوری سکولار - دموکراتیک نامگذاری کرد.

روش انقلابی به عنوان روش تغییر جهشی نظام

در میان نیروهای سیاسی مخالف نظام، نیروهای مختلفی وجود دارند که بخشی خود را انقلابی و طرفدار تغییر اساسی و جهشی نظام جمهوری اسلامی از طریق شرایط انقلابی، بشیوه انقلابی از طریق بسیج مردم و جایگزینی نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی مورد نظر خود (نظام سوسیالیستی یا نظامی با سمت گیری سوسیالیستی و یا...) بجای آن معرفی کرده اند. این بخش، از طیف های مختلف چپ ایران با برنامه ها و سیاست های مختلف تشکیل شده است که تاکنون نتوانسته اند، حول یک برنامه و سیاست وحدت را اتحاد درست کنند. بخش دیگر، خود را انقلابی نمی دانند در عین حال طرفدار تغییر جهشی جمهوری اسلامی و جایگزینی نظام سیاسی مورد نظر خود (نظام سکولار دموکراتیک، نظام لائیک دموکراتیک در فرم های سیاسی مختلف) بجای آن هستند. این بخش، به لحاظ استفاده از روش، به سه طیف تقسیم می شوند. یک طیف مدافع تغییر جهشی نظام بشیوه مسالمت آمیز و بسیج مردم، طیف دیگر مدافع تغییر جهشی و عمدتاً قهرآمیز نظام از طریق بسیج مردم اعتقاد دارند. البته طیف دیگری نیز وجود دارد که به تغییر جهشی نظام از طرق دخالت نظامی و دولتهای خارجی و بسیج مردم معتقد هستند.

چنانکه قبلاً نوشتیم که واژه ها و ترم های نظیر «رفرمیسم»، «انقلابی»، «تحول طلبی»، «دگرگونی طلب»، «تغییر»، «تحول»، «دگرگونی»، «تغییر اساسی» و... دارای ذات نیستند و فی نفسه معرف هیچگونه مضمون، سمت و چشم انداز شکل واره نیستند و نباید حول اینها صف بندی سیاسی، اتحاد و جبهه ایجاد کرد. صف بندی سیاسی، اصولاً و قاعداً باید حول برنامه و اهداف و سیاست نیروهای سیاسی انجام بگیرد نه روی روشهای تغییر و تحول. تلاش برای ایجاد قطب بندی

سیاسی حول ترم های چند مفهومی و چند پهلو نظیر «اصلاح طلبی طلبی»، «انقلابی»، «تحول طلبی»، «براندازی» نافی واقعیت وجودی نیروهای سیاسی مختلف جامعه با گرایشها و اهداف سیاسی و اجتماعی گوناگون و تلاشی پوپولیستی و اقتدارگرایانه است.

جامعه معاصر ایران با وجود افشار و طبقات گوناگون و نیروهای سیاسی مختلف با تمایلات، گرایشها، اهداف، سیاستها و روشهای گوناگون و متفاوت در آن، برای ارتقا به جامعه دموکراتیک، پیشرفته و عادلانه، به سامان یابی و سازماندهی افشار و طبقات مختلف حول برنامه ها و اهداف اجتماعی و سیاسی نیازمند است. دیده شدن افشار و طبقات و نیروهای سیاسی مختلف واقعا موجود، برسمیت شناختن آنها، تبیین و طرح برنامه و سیاستها و روش مختلف، طرح کردن آنها در افکار عمومی، پیدا کردن زبان مشترک برای گفت و شنود میان آنها، پیدا کردن نکات مشترک برای حرکات مشترک و روشن شدن اختلافات، از الزامات ارتقا جامعه به جامعه دموکراتیک و پیشرفته است.

لازم است تاکید شود که شماتی که اینجا از نیروهای سیاسی طرفدار روشهای مختلف ارائه شد، انطباق کامل با واقعیات ندارد و جهت ارائه تصویر و شمای نسبتاً کامل، احتیاج به کار بیشتر هست. دوم اینکه که نیروهای سیاسی کشور به نفع پیشبرد روش ها، سیاستها و راهبردهای مورد نظر خود، ازواژه های رفرم و رفرمیسم (اصلاح و اصلاح طلبی)، انقلاب و انقلابی و تحول و تحول خواهی، مفاهیم مورد نظر خود را درست کرده و مورد استفاده قرار می دهند. این حرکت ضمن اینکه نشانه مثبتی از فرایند اندیشه ورزی در سمت تغییر نگاه ذات گرا، کلی گرا و دکماتیک به واژه ها و متن ها و پدیده های اجتماعی و سیاسی در میان نیروهای سیاسی کشور است، در عین حال، نشانه اغتشاش فکری و سیاسی در میان نیروهای سیاسی جامعه و کشور است.

موخره: یک جریان سیاسی و سیاستمدار خلاق بویژه در کشورها و جوامعی نظیر کشور و جامعه ما که هنوز در حال گذار به جامعه دموکراتیک و توسعه یافته (توسعه همه جانبه و پایدار) هستند، اصولاً نباید برای ارتقا جامعه و کشور خود، فقط یک روش و یک گزینه را انتخاب کنند و به آن کیفیت قدسی و ایمانی بدهند. دوره با ایمان به پیروزی راهمان گذشته است. تجربه و تئوری نشان می دهد که تغییر و تحولات در این قبیل جوامع، همیشه از طرح، روش و گزینه از قبل تعیین شده احزاب و شخصیتهای سیاسی پیروی نمی کنند. یک نیروی سیاسی خلاق، ضمن اینکه در یک شرایط مشخص می تواند و باید یکی از روشها را در اولویت قرار دهد و بکار گیرد، در عین حال لازم است روشها و گزینه های دیگری را نیز مد نظر داشته باشد و راه را به روی خود و دیگران و مردم نبندد. برخورد ذات گرایانه و ایمانی با روشها و گزینه ها، همیشه مشکل ساز بوده و سالهای درازی است بویژه در چند دهه اخیر، زیر سوال رفته است.

دختری که سنگی از قلعه شد!

ابوالفضل محقق



رهبی ختم می‌گردید. او با خود در جدال بود. گذشته خود را به خاطر می‌آورد. خانواده‌ای گرم با آزادی‌های بی‌شماری که داشت. انقلاب هر کدام از برادران و خواهرانش را به گروهی برده بود و او به این قلعه. جوان بود جسمش شلتاق می‌کرد، تن تمنا می‌نمود. اما جایی برای این تمنا وجود نداشت.

می‌ترسید از عاشق شدن در این قلعه وحشتناک که حتی همسران را از هم جدا می‌کردند. علنی کردن عشق عقوبتی سنگین داشت. او می‌دید که چگونه زنان هم اطاق اش، شبها در بستر تنهایی خود غلت می‌زنند. به ملاقه‌ها چنگ می‌اندازند و نگاه‌های مشتاق و حریص خود را چگونه مهار می‌کنند. هیچ امری سخت‌تر از گرفتار شدن در تارهای یک تفکر ایدئولوژیک نیست! وای اگر به چاشنی مذهب نیز اندوده شود. هیچ کس به هم اعتمادی نداشت؛ خیر چینی و گزارش نویسی پادش خود را می‌گرفت.

قلعه‌ای بود که صدای کودکان در آن نمی‌پیچید و شب هنگام هیچ زوج زن و مردی در کنار هم نمی‌غنودند و در گوش هم نجوای عاشقانه نمی‌کردند. او غم سنگین مادرانی که در این قلعه بودند و به ناگزیر کودکان خود را به دست خانواده‌های خارج از قلعه سپرده بودند را با تمام وجودش حس می‌کرد، و مردان نیز، کم از زنان غم نداشتند. تلخ بود دیدن همسرانی که مانند غریبه در کنار هم رژه می‌رفتند، غذا می‌خوردند، و شب هنگام با دنیائی از تمنا در بستر تنهایی خود دراز می‌کشیدند. قلعه داشت آرام آرام آن‌ها را از سیمای انسانی خود جدا می‌کرد.

دلش می‌خواست فریاد بزند از آن محیط بگریزد اما امکان‌پذیر نبود. به پوست صورت خود دست می‌کشید خشک شده بود! دلش یک کرم یک روزلب یک مداد ابرو یک لباس زیر نرم تمنا می‌کرد. پسری که دستش را بگیرد بگرداند به رقصد وبا او نزدیکی کند! به آشپزخانه‌شان سرک بکنند به غذای سر گاز ناخنک بزند یک غذای خانگی بخورد یک چای در کنار مادرینش همان جا دراز بکشد. به موسیقی مورد علاقه اش گوش کند. از خانه بیرون زدن به مهمانی رفتن، در خیابان‌ها گردش کردن، سر به مغازه‌ها زدن و باز گشتن به کلاس درس و عروسی کردن. رویائی دور! ناممکن! شب‌ها هر کدامشان با هزار رویا می‌خوابیدند؛ با دردی سنگین چون کوه. گاه خروج بی سرو صدای بعضی‌ها را می‌دید و سایه‌های مبهمی که در پشت خوابگاه در هم می‌پیچیدند. صبح با بیدارباش بر می‌خواستند. هر کدام پوست نامرئی شیری را که در کنار بستر خود داشتند بر تن می‌کردند؛ درون آن پوست باد می‌شدند نعره می‌زدند. رژه بی پایان شروع می‌شد بی هیچ تحولی خشک شده بودند؛ چونان پوستی بر طبلی. ذهنش کار نمی‌کرد انگیزه‌ای هم نداشت.

همه چیز لذت می‌برد تمام قدرت جهان را در آن جماعتی می‌دید که طلوع پیروزی را در آینده نزدیک بشارت می‌دادند. هنوز قید و بند های قلعه را درک نمی‌کرد. زندانی شدن در قلعه‌ای که در های آن به زودی گشوده نمی‌شد و نمی‌دانست که سرنوشتی محتوم در انتظار اوست! گرفتار در هزار تو. قلبش از دیدن پسران جوان ماغ می‌کشید خون در رگ‌هایش به تلاطم می‌افتاد؛ گرمای لذت بخشی در گونه‌ها و تمامی بدنش منتشر می‌شد. در اوج جوانی بود.

اوایل بهار از راه می‌رسید و بوی جوانه‌های به گل نشسته درختان قلعه در فضا می‌پیچید. تمامی مغز استخوان‌های بدنش پر از هوا می‌شد. دلش می‌خواست پرواز کند. از روی سر تمام ساکنان قلعه عبور نماید و در آن کوچه که خانه شان در آن جا بود فرود بیاید. دلش می‌خواست پسر همسایه که هم بازی‌اش بود را بار دیگر ببیند. حال چکار می‌کند؟ چقدر بزرگ شده؟ آیا هنوز پشت در نیم باز کوچه ایستاده تا آمدن و رفتن او را درزانه نگاه کند؟ چقدر دلش برای او برای نگاه عاشقانه‌اش تنگ شده بود. اما پروازی در کار نبود.

"گروهان به صف! پیش فنگ! پا فنگ!" صدای کوبیدن قدم‌ها، «مرگ بر... زنده باد...»؛ هنوز امید این را داشت که به زودی بر خواهند گشت، و این زندگی سرباز خانه‌ای تمام خواهد شد. امیدی که مانع از طرح بسیاری از مسائل می‌گردید. شهید شدن‌ها، اعدام‌ها هر کدام فضائی را ایجاد می‌کرد که هیچ کس توان طرح مسئله شخصی خود را نداشت. مسئله شخصی ضعف شمرده می‌شد و نگاه سنگین آن همه آدم را به دنبال داشت. آدم‌هائی که در خلوت خود هزار سؤال داشتند، اما وقتی در جمع در گروه قرار می‌گرفتند، خود به سرزنش کنندگان میدل می‌شدند. داشت شخصیت فردی زیرهجوم گروه زیرهجوم تبلیغات که نهان خانه می‌رفت. کیش شخصیت در حال بر آمدن بود. عادت، آرام آرام در جان ساکنان قلعه می‌نشست! روزمرگی، شعارهای تند و تیز، چابکی در کارهای نظامی، تن سپردن به دستور مافوق، سلسله مراتب و تحسین پیشوا! قلعه نشینان را از فردیت جدا می‌ساخت.

اگر در اوایل کار هدف‌های انقلابی اصلی‌ترین عامل این تجمع بود حال نفرت، کینه و انتقام نیز بر آن افزوده شده بود. حس غریب که داشت قلب‌های آنها را صلب می‌کرد. خانواده به خاطره تبدیل می‌شد. عشق، این آتش هستی بخش به امری مذموم بدل می‌گردید. خواسته‌های فردی، زیبا پرستی، لعنت می‌شد؛ خشونت، جای ملامت را می‌گرفت؛ خوار شمردن زندگی نمادی انقلابی می‌یافت. مهر و نرم دلی مورد تمسخر. هدف داشت وسیله را توجیه می‌کرد. تمامی ساکنان قلعه به نوعی زندگیشان با هم تنیده بود. حتی فراغت فردی و پرداختن به درون.

افسانه‌های شخصی دیگر مفهومی نداشت. تمامی افسانه‌ها دور گروه و نهایت به محوریت

هیچ هزارتویی در جهان نیست که خوف‌انگیزتر و گمراه‌کننده‌تر از هزارتویی باشد که انسان در مغز خود می‌سازد. قلعه بزرگی بود با صدها اطاق و راهروهای پیچ در پیچ و میدان‌هائی که پیوسته تعدادی در آنها رژه می‌رفتند، هورا می‌کشیدند و صبح را به شب پیوند می‌دادند. تالار های بزرگی که در آن‌ها مدام سخن می‌گفتند و باز هورا می‌کشیدند. این قلعه تنها برای همین ساخته شده بود. در دشتی بزرگ و تاریخی که جنگ‌های زیادی دیده بود. عمر قلعه به ۱۰۰۰ سال و شاید بیشتر می‌رسید. کسی چگونگی بنا شدن آن، و تاریخ دقیق‌اش را نمی‌دانست.

قلعه تاریخی همیشه این چنین‌اند. پیچیده در حاله‌ای از افسانه و واقعیت. دختر بیست دوسال بیشتر نداشت که وارد این قلعه شد. پوستی لطیف و کشیده با دو چشم سیاه و زیبا که چینی کوچک و شوخ زیبایی آن را دو چندان می‌کرد. صورتی گرد و مهتابی مانند یک تصویر منیاوری. وقتی که دروازه قلعه گشوده شد و قدم به درون آن نهاد، گوئی وارد بهشتی گردیده بود. بسیاری از دختران و پسران قلعه را می‌شناخت. چه روزهای پر شوری را در خارج از قلعه با آنها تجربه کرده بود. او یکی از هزاران دختر جوانی بود که انقلاب او را به میانه میدان کشیده، و نهایت به درون این قلعه پرتابش کرده بود. در این قلعه همه جوان بودند و دارای فکری مشترک. رانده شده از سرزمین خود و سکنی‌گریده در این گوشه از جهان.

قلعه بیشتر به یک اردوگاه نظامی شبیه بود تا محلی برای زندگی و بود و باش. از همان بدو ورود لباس‌های نظامی یک فورمی را دریافت می‌کردند و در گروه‌ها و یگان‌هائی با نام‌های گوناگون که بیشتر نام شهیدانشان بود سازمان دهی می‌شدند. روزهای اول برای دخترک همه چیز تازه و لذت بخش بود! گروه هم‌سالان، حضور دختران و پسران جوان، غذا خوردن، رژه رفتن، سرود دسته جمعی خواندن و حس نزدیکی به رهبرانی که با هاله‌ای از تقدس افسانه‌سازی و غرور از کنارش عبور می‌کردند، و او عاشقانه به تمامی آن‌ها می‌نگریست.

هنوز گرم مبارزه بود. نشئه تظاهرات خیابانی جنگ و گریز، رفتن در قالب قهرمانان آزادی بخش و همسان پنداری خود با آنان. در خیال خود را جای آن‌ها می‌نهاد، در میانه میدان فریاد می‌کشید، شلیک می‌کرد و نهایت بدن سوراخ سوراخ شده خود را بر کف میدان می‌دید که خلقی انبوه بر گرد آن ایستاده و از قهرمانی او سخن می‌گویند و از دختر بودنش تعجب می‌کنند.

حال او در لباس نظامی مصداق کامل یک رزمنده بود. یک رزمنده دختر. در اوایل از

ادامه در صفحه ۱۸

دختری که ...

ادامه از صفحه ۱۷

محیطی پر تعصب خشن و بی بر پیچیده در شعار و هیاهو برای هیچ، وقتی وارد این قلعه می‌شد، بیست دوسال داشت، و حال گرفتار در جنون زنانگی از دست رفته. قادر به مهار خود نبود وقتی نفس‌های مردانه‌ای را در پشت سر خود حس می‌کرد، بدنش کشیده می‌شد و لرزشی آرام در وجودش می‌دوید. یک بار در حال تمرینات نظامی به زمین افتاد قادر به برخاستن نبود. مسئول‌اش دست او را گرفت کمک کرد که برخیزد و چند قدمی او را با خود برد. ... حسی غریب! گرما و لرزشی که تا آن وقت تجربه نکرده بود سرتا سر وجودش را گرفت و این نخستین باری بود که حسی از زنانگی و رسیدن به نوعی لذت را در آن فاصله کوتاه تجربه کرد. تجربه شیرینی که هیچگاه فراموش ننمود. آرزو می‌کرد: "ای کاش روال طبیعی یک زندگی را طی می‌کردم." نا خواسته، غرق در موج‌های حاصل از سیل انقلاب به قلعه پرت شده بود. مجموعه‌ای از حوادث، ماجراجویی، شور، میل به قدرت و جان بخشیدن به روپاهای انقلابی. قرار گرفتن در حلقه دوستانی که می‌خواستند طرح جهانی نو دراندازند. انقلاب این قلاب نشسته به تن! قدم به قدم او را به داخل این مهلکه کشید و امکان گریز را از او سلب کرد. انقلاب او را بلعید. از خانه و کاشانه بیرون کرد؛ حتی از مردمانی که به خاطرشان می‌جنگید. نفرت از حکومت داشت جای خود را به نفرت از آدم‌ها می‌داد؛ نفرت از کسانی که مثل او فکر نمی‌کردند؛ درکش نمی‌کردند. او داشت به محکی برای میزان خوب و بد تبدیل می‌شد.

دیوارهای قلعه هر روز بالاتر می‌رفت. دیواری که او را از همه چیز و حتی از خود دور می‌کرد. قلعه‌ای که داشت با مردمان داخل آن فراموش می‌شد. قلعه بی روزن که حتی مانند قلعه‌های داستان‌ها هم نبود! دریغ از پنجره‌ای که شاهزاده‌ای بر آن بنشیند و شب هنگام گیسوی خود آویزان کند و بار را در بر کشد و قفل قلعه بشکند. دروازه‌ها سنگین‌تر می‌شدند؛ نگهبانان افزون‌تر و زندان برای خاطیان وسیع‌تر. روزها به هفته‌ها، و هفته‌ها به ماه‌ها، به سال‌ها گره می‌خوردند، و روپاها هر روز در غبار زمان محوتر و محوتر می‌گردیدند. همان‌گونه که چشمان ساکنان نیز غبار پیری می‌گرفت. این عجیب ترین قلعه روی زمین بود که هزاران مرد و زن در آن می‌زیستند بی آن که عشقی در میانشان باشد و اگر هم بود چنان رمزآلود که کسی قادر به درک آن نبود. قلعه‌ای ایستاده که مردان و زنان آن نا زار بودند و بی بر.

حال نفرتی مشترک آن‌ها را دور هم نگاه داشته بود؛ جمعی که غیر خود هیچ کس را نداشت هر کدامشان

پادشاهانی بودند نشسته در پوست گردویی، که آن را مرکز جهان می‌دانستند. وقتی درب‌های قلعه باز شد و آن‌ها قدم در آن نهادند، همه جوان بودند و شاداب و حال سال‌ها از آن روز می‌گذشت همه پیر گشته، بی آنکه خود بدانند. آن‌ها تمامی شب و روزشان با همه گذشته بود. به هم عادت کرده بودند؛ پیر شدن تدریجی هم را نمی‌دیدند. درحبابی زندگی می‌گردند که دنیای آن‌ها را از بیرون جدا می‌کرد. حال سی‌واندی سال از آمدنشان به این قلعه می‌گذشت. حتی نمی‌توانستند نسل جدید را در خیال خود مجسم کنند. همه را با همان سیما هائی تجسم می‌کردند که سال‌ها قبل ترکشان کرده بودند. زمان درون آن‌ها، درون قلعه متوقف گردیده بود. آن‌ها بیگانه با غیر بودند و پیچیده در باورهای خود. هیچ خون جدیدی به این رگ‌هایی که دیواره‌های آن‌ها در حال خشک شدن بود تزریق نمی‌شد. هوای تازه‌ای به درون نمی‌آمد! جوانه‌ای شکوفه نمی‌زد! چرا که اودیسه در قلعه فراموشی گرفتار شده بود، و درختش خشک و سرزمینش ویران. آن‌ها حتی نزدیک ترین حوادث پیرامون خود را هم نمی‌دیدند. غرق شدن در طوفان شن که هر لحظه بالا می‌آمد، قلعه و سرزمینی که در آن قرار گرفته بود را در کام خود می‌کشید.

دخترک داشت پیر می‌شد. آن چشمان شاداب جای خود را به نگاهی خسته و مات داده بود. طراوت آن پوست لطیف به چرمی خشک شده می‌مانست. موها به سفیدی رو کرده و دندان‌هایی که حال از ردیف مروارید گون خود خارج شده بودند. دیگر سیمای پسر همسایه که روزی عاشق او بود در خاطرش به سختی جان می‌گرفت همراه با اهی ممتد و درد ناک. هیچ میلی به کودکان نداشت تصور دوستانش که ترکشان کرده بود و حال حتما همسر و بچه داشتند قلبش را به درد می‌آورد. خانواده فراموش شده بود سال‌ها برای فراموش کردنشان با خود جنگیده بود. بی خبر از پدر و مادر دور مانده از اصل خویش که روزگار وصلی در پی نداشت. شادی سال‌ها بود که از قلب او پر کشیده بود. حال پس از گذشت این همه سال وقتی به روزهای از دست رفته می‌نگریست، غمی سنگین در خود حس می‌کرد.

چه رژه‌های بی پایان که رفته بود؛ چه هوراها بی ثمر؛ چه میزان برای موقعیت‌های کوچک جنگیده بود؛ موقعیت‌هایی که هیچ معنی ورگ و ریشه‌ای نداشت؛ سر گروه شدن. مسئولیت گرفتن. مسئولیتی که اساسی بر آن نبود. حسادت‌ها، چنگ بر روی هم‌دیگر کشیدن‌ها، یار گیری‌های گروهی برای کوبیدن دیگری! دلخوشی‌های سطحی و فاقد محتوی. آه که چقدر رنج برده بود. زندگی‌اش و جوانی‌اش درست مانند آب شیری بود که سبک سرانه بازش کرده بود، بی آن که متوجه میزان رفتنش باشد! زندگی‌اش به هدر رفته بود و نهایت آن چه امروز در دست داشت، کلماتی بی محتوا. شعارهای کهنه و بی خریدار، و جسمی پیرگشته و روحی که دیگر در اختیار او نبود؛ (هیچگاه در اختیارش نبود!)

این قلعه اولین چیزی که از او گرفت روحش بود. سرانجام طوفان شن تمامی دیوارها و دروازه‌های قلعه و آن سرزمین را ویران کرد. جماعتی انبوه درست مانند اصحاب کعبه از آن بیرون آمدند. همه شبیه هم بودند! با نگاه‌هایی مات! پیر گشته! درهم ریخته! حتی هیکل‌ها و صورت‌هایشان نیز شبیه هم گردیده بود. تنها لباس‌ها جنسیتشان را معین می‌کرد. همه چیز تغییر کرده بود. هیچ چهره آشنائی دیده نمی‌شد. جانی برای باز گشت نبود.

هنوز دقایقش بر تخت بود و شحنه در کار. به کجا باید رفت؟ دخترک دلش می‌خواست دوباره به همان قلعه، به همان سالن با تخت‌های سرباز خانه‌ای بر گردد. تمام جوانی‌اش را به آن قلعه داده بود، پیری‌اش را به کجا می‌داد؟ جای دیگری غیر از آن قلعه نمی‌شناخت. او جزئی از قلعه شده بود همچنان سخت و سنگی، بیگانه با همه، حتی با روبا هایش. در جستجوی قلعه‌ای دیگر بود! در هر کجای جهان که باشد. قلعه تنها جایی بود که او را از هجوم واقعیت‌ها محافظت می‌کرد. جایی که او می‌توانست خود را آن‌گونه که می‌خواست تعریف کند و هویت بخشد. به عنوان یک شهید بمیرد و نامش جاودان شود. نامی که خود فراموش‌اش کرده بود. جزئی از ملات یک قلعه تاریخی.

بولتن کارگری شماره ۱۰۴

تحلیل هفته: حذف قالیبافان از شمول بیمه: مجازات قالیبافان، به جای کارفرمایان!

از تجربه دیگران:

- جنبش اتحادیه‌های صنفی در یونان - بخش ۹

اخبار خارجی:

هند: پیروزی برای «یومپیلای ارومای»

ژاپن: لزوم پرداخت خسارت به کارگران سرطانی فوکوشیما

بریتانیا: تشدید بحران صنعت فولاد در اثر تعطیل ۱۲۰۰ شغل در کارخانه‌ی ذوب آهن تاتا

کارگران ایران:

- اخبار و رویدادهای جنبش کارگری:

- پیروزی قاطع پرستاران مستقل در انتخابات شورای عالی نظام پرستاری

گزارش: برنامه بهداشت قالی‌بافان و ...

www.kar-online.com

بیانیه هیئت سیاسی ...

ادامه از صفحه ۲

نیروهای مخالف داخلی به سادگی قادر نخواهند شد حکومت سوریه را پائین بکشند. به لحاظ نظامی، سوریه در وضعیت بن‌بست قرار دارد.

جنگ، راه‌حل بحران سوریه نیست، نخستین گام در نیل به راه حلی برای این بحران، قطع کمک‌های نظامی از هر جانب به تمام طرف‌های درگیر جنگ داخلی در سوریه است. جنگ، سوریه را نابود کرده و زمینه را برای شکل‌گیری و رشد داعش فراهم آورده است. راه‌حل بحران سوریه، سیاسی است. یعنی گفتگو و مذاکره بین کشورهای و نیروهای داخلی درگیر در جنگ سوریه است. علیرغم کیفیت عمل ضعیف سازمان ملل در مواجهه با فاز کنونی بحران سوریه، این سازمان می‌تواند و باید مجرا، ناظر و داور ابتکارات سیاسی در این باره باشد. برای رسیدن به توافق، نمی‌توان و نباید ایران را از روند مذاکرات کنار گذاشت. پیش‌شرط گذاشتن طرفین، مانع گفتگو و مذاکره است. طبعاً این مذاکرات باید ناظر بر پایان دادن به جنگ و استبداد، روی کار آمدن دولت منتخب مردم در انتخابات آزاد و فراهم آوردن لوازم ضرور استقرار دموکراسی در سوریه از یکسو و از سوی دیگر پاک کردن تدریجی سوریه از وجود داعش و القاعده باشد. جریان‌های بنیادگرا خطر جدی در سوریه هستند اما بشار اسد هم مستبد و جنایتکار است و نمی‌تواند سوریه را به سوی دموکراسی سوق دهد. همراه با پیشبرد مذاکرات صلح، لازم است کمک‌های انسانی به مردم سوریه ارسال گردد، موج آوارگان سوریه که به مسئله بین‌المللی و حاد تبدیل شده است، متوقف شود و امکان بازگشت آوارگان به سوریه فراهم آید.

جنگ سوریه بدرجاتی با رقابت و چالش جمهوری اسلامی و عربستان سعودی پیوند خورده است. واقعیت این است که نه عربستان می‌تواند ایران را از منطقه و شرکت آن در مذاکرات صلح حذف کند و نه جمهوری اسلامی عربستان را. مذاکرات مستقیم دو دولت و تنش‌زدایی از مناسبات بین آن دو، می‌تواند به پایان دادن جنگ در سوریه کمک کند.

جمهوری اسلامی روزبروز برمی‌زبان حضور نظامی خود در جنگ سوریه می‌افزاید و بیشتر در آن غرق می‌شود. پیش‌برنده این سیاست، مشخصاً ولی‌فقیه و سپاه پاسداران است. تدوین و پیشبرد سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی با سپاه قدس است و وزارت امور خارجه عملاً دنباله‌رو آن است. لازم است که تدوین سیاست‌های منطقه‌ای و پیشبرد آن از سپاه قدس به وزارت امور خارجه منتقل شود، خواست مذاکره مستقیم با آمریکا پیرامون بحران سوریه عملی گردد، از گسترش حضور نظامی و اعزام نیرو به سوریه خودداری شود، نگاه سیاسی برای حل بحران سوریه تقویت گردد، دولت اسد برای انجام مذاکره تحت فشار قرار گیرد، تلاش برای عملی کردن مذاکره در راس سیاست‌های ایران قرار گیرد و خروج از جنگ سوریه، برنامه‌ریزی و به اجرا گذاشته شود.

سیاست‌های جمهوری اسلامی در منطقه که بر توسعه‌طلبی استوار است، به حضور نظامی در سوریه و غرق شدن در باتلاق جنگ انجامیده است. لازم است که سیاست‌های کلان جمهوری اسلامی در منطقه تغییر پیدا کنند، سیاست‌های توسعه‌طلبانه کنار گذاشته شوند، سیاست خارجی و امنیت ملی برحفظ استقلال سیاسی و منافع ملی کشور، تامین توسعه پایدار، تقویت موقعیت اقتصادی و سیاسی کشور در منطقه و جهان، پیوند با اقتصاد جهانی، اجتناب از سیاست دشمن تراشی و خصومت با آمریکا و اسرائیل، پیشبرد سیاست تنش‌زدایی، صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز و برقراری مناسبات مبتنی بر برابر حقوقی و احترام متقابل با دیگر کشورها و دفاع از تمامیت ارضی کشور در برابر تهدیدات خارجی پی‌ریزی شود.

هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثريت)

۴ آبان ۱۳۹۴ (۲۶ اکتبر ۲۰۱۵)

تناقض نیست ...

ادامه از صفحه ۶

علیه جمهوریت شود، طبعاً جای استقبال دارد و هر جریان سیاست ورزی نیز می‌باید که برای تحقق آن بکوشد و تدبیر ببیند. مسئله اصلی اما، تعیین وزن این رویکرد است. یعنی، اینکه آن را تاکتیک بخواهیم یا استراتژی؟ آیا راهکاری باشد در متن راهبرد جمهوری‌خواهانه حذف ولایت فقیه، یا که خود راهبردی دانسته شود و طبعاً هم با مضمون و هدف تراشیدن این ابولهل تا از آن یک ولی فقیه "معقول" و "خوش تراش" بیرون بزنند؟! تاکتیک "تغییر رفتار" به معنای عقب نشاندن ولی فقیه همچون هدفی ملموس و مشخص، می‌تواند و باید در سیاست روز حلقه‌ای تلقی شود برای بیشترین بسیج علیه ضعیف ترین بروز سیاست در نمود اصلی قدرت وهم از این طریق، ادامه دهی به استراتژی جمهوریت و جمهوری خواهی و نجات جمهوری از ولایت. به عنوان استراتژی اما، تنها هدر دادن انرژی درون زای جمهوریت خواهی خواهد شد و بس؛ ولو که با نیت خوب جمهوریخواهی همراه باشد. "تغییر رفتار" در مقام راهبرد، خواسته یا ناخواسته تمکین به بقای نظام ولایتی است.

بی‌گمان رفتار یک ولی فقیه مسلماً بستگی‌های معین و محدودی هم به این دارد که چه کسی و با کدام کاراکتر و خصوصیات ولی فقیه باشد؛ اما باید دانست که آبشخور رفتار ولی فقیه پیش از همه و اساساً از منصب و مسند ولایت فقیه است که نشات می‌گیرد. ولایت فقیه الزامات خاص خود را دارد که هر ولی فقیه‌ای در مقام ولایت، کمابیش ناگزیر از رعایت آنهاست. هر ولی فقیه‌ی به همان اندازه که این الزامات را رعایت کند و وفادارانه‌تر به ایجابات آن عمل نماید، به همان میزان نیز، البته ولی فقیه مناسب‌تری از آب درخواهد آمد! تاکنون کمتر به این نکته معنی دار توجه شده است که چرا زنده یاد آیت الله منتظری که خود نقشی بسیار زیاد در تدوین نظریه ولایت فقیه داشت، پیش از رسیدن به ولایت از سوی ولی فقیه هوشمند وقت یعنی آیت الله خمینی طی یک تصمیم "انقلابی" قاطعانه کنار گذاشته شد؟! آیا جز این بود که خمینی نگران شد که "جگر گوشه و حاصل همه عمرش" با "ساده لوحی" بیاید و محصول همه عمرش یعنی استقرار ولایت فقیه را دچار خطر کند؟

براستی بسیار کم به این موضوع پرداخته شده است که چرا منتظری بیش از هر چیز به این دلیل "نا صالح" تشخیص داده شد که خواهان اعمال محدودیت‌ها بود برای نظامیان و امنیتی‌ها، برای نهادهایی که ولایت جز با تکیه بر آنها نمی‌تواند بر جمهوریت فرمان براند؟! و نیز کمتر به این اندیشیده می‌شود که اگر این مرد سلیم النفس به ولایت می‌رسید، آیا می‌توانست غیر اقتضاهای اصلی آن عمل کند؟ باز هنوز به اندازه لازم به این موضوع معنی دار پرداخته نشده است که چرا خامنه‌ای تا به ولایت برکشیده شد، مقدم بر همه و حتی به قیمت تعویق دو سه ساله در ورودش به سیاست پردازی‌های کلان، تمام هم و غم خود را بر تشکیلات سازی برای ولایت فقیه گذاشت و دو سازماندهی اصلی را در دستور کار خود قرار داد: حکومتی کردن حوزه و میلیتاریزه کردن ولایت فقیه؟! آری، ولایت، یعنی تحمیل خلافت؛ یعنی ولایت بر جامعه مدرن و انکار اراده مردم. ولایت، متضاد جمهوریت است. ولایت فقیه، یعنی اعمال فقاقت در درون کشور و صدور آن به بیرون کشور. این ساز و کار، نمی‌تواند کشتار نکند و قتل عام راه نیاندازد، نمی‌تواند به فاجعه برنامه هسته‌ای منتهی نشود، نمی‌تواند با اصلاح طلبی در نیافتد، نمی‌تواند به تئوری ماجراجویانه و خطرناک "عمق استراتژیک" نرسد و آن‌را پیاده نکند و نمی‌تواند و ...

"تغییر رفتار" یا

ادامه از صفحه ۴

خامنه‌ای در سخنرانی‌های اخیرش تنها به ترسیم سیاست‌های کلان جمهوری اسلامی بعد از برجام اکتفا نکرده، بلکه حسن روحانی را که می‌خواهد تغییرات اندک در برخی سیاست بدهد، به زیر ضرب می‌برد و گاه با زبان تحقیر با او سخن می‌گوید. حسن روحانی یکسال پیش در مورد ضرورت مذاکره با ذکر الگوی اسلامی سخن گفت و اخیرا این سخن را در گفتگو با ایرانیان در نیویورک تکرار کرد. خامنه‌ای بلافاصله در سخنرانی که به آن اشاره شد به روحانی جواب داد و گفت: "عده‌ای در قضیه مذاکره سهل‌انگاری و سهل‌اندیشی می‌کنند و عمق مسائل را نمی‌فهمند."

"تغییر رفتار" یا مانع اصلی تغییر؟

خامنه‌ای در این دوره هم موضعی اتخاذ کرده که تنها خوشایند فرماندهان سپاه، نیروهای امنیتی و راست افراطی است. مواضع او برابالای تیتز روزنامه کیهان می‌نشیند، نیروهای افراطی در داخل و خارج از کشور را تقویت می‌کند، به دست‌آوری برای دولت نتانیاهو تبدیل می‌شود و خوراک برای افراطیون امریکا فراهم می‌آورد. خامنه‌ای با این موضع‌گیری‌ها، دست و بال روحانی برای تغییر هرچند اندک سیاست‌های تا کنونی را می‌بندد، به سپاه برای یکه‌تازی میدان می‌دهد، به حامیان جمهوری اسلامی در منطقه پیام می‌دهد که سیاست ستیز با "شیطان بزرگ" هم‌چنان پابرجا است و به فعالین سیاسی و مدنی ندا می‌دهد که به تغییر وضعیت سیاسی کشور امیدوار نباشید. در برهمان پاشنه می‌چرخد.

با این وجود هنوز گرایش در بین نیروهای سیاسی در داخل و خارج از کشور مشاهده می‌شود که بر "تغییر رفتار" خامنه‌ای امید بسته و برپایه آن سیاست‌ورزی می‌کند. این گرایش تعامل با خامنه‌ای را مطرح و می‌گوید که "آقا" را نباید ترساند، فاصله را با او زیاد کرد، به نقد سیاست‌ها و عملکردهای زیانبار او نشست. به نظر آن‌ها زمانی که خامنه‌ای از مردم و نیروهای مخالف و منتقد بترسد، به تغییر سیاست‌ها تن نخواهد داد.

مدافعین این سیاست به دفاع خامنه‌ای از "حق‌الناس" در انتخابات سال ۹۲ و توافق وین استناد می‌کنند. اما باید یادآور شد که در آن انتخابات شورای نگهبان حتی صلاحیت هاشمی رفسنجانی را رد نمود. رد صلاحیت هاشمی نمی‌توانست بدون اشاره خامنه‌ای صورت گیرد. خامنه‌ای زمانی از "حق‌الناس" صحبت کرد که با ۸ کاندیدائی که از صافی

شورای نگهبان گذشته بود مشکل جدی نداشت و براین ارزیابی بود که هر کاندیدائی که از صندوق رأی بیرون بیاید قادر به مدیریت او خواهد بود. او برای کشاندن مردم به پای صندوق‌های رأی، از "حق‌الناس" صحبت کرد. اما اخیرا در پاسخ به حسن روحانی آن را هم پس گرفت و مدعی شد که نظارت استصوابی و احراز صلاحیت کاندیداها، "حق عقلی و منطقی" شورای نگهبان و نظام است و "نظارت شورای نگهبان در انتخابات، استصوابی و موثر است و این نظارت بخشی از همان حق‌الناس است". او شورای نگهبان را که ناقض حق انتخاب مردم است، جزو "حق‌الناس" به حساب آورد و انتخابات غیردمکراتیک و مهندسی شده در جمهوری اسلامی را مطابق با "معیارهای متعارف بین‌المللی" و "سالم‌ترین و بهترین انتخابات" قلمداد کرد.

بعد از برجام، کشور ما برسر دو راهی ایستاده است. تغییر سیاست‌های کلان کشور و یا تداوم سیاست‌های فاجعه‌بار تا کنونی. خامنه‌ای مشخصا از تداوم سیاست‌های تا کنونی دفاع می‌کند و در مقابل تغییر ایستاده است. او فرصت‌های به وجود آمده برای کشور ما بعد از برجام را هم می‌خواهد بسوزاند. این رویکرد به ویژه با مواضع اخیر او، آن‌چنان آشکار است که دیگر نمی‌توان آن را انکار کرد. مگر اینکه چشم‌ها را بر واقعیت ببندیم و هم‌چنان به تغییر رفتار خامنه‌ای دل ببندیم و امیدوار باشیم.

تغییر رفتار خامنه‌ای توهمی بیش نیست. او آنجا هم که عقب نشسته است بر اثر فشار نیروهای سیاسی و اجتماعی و یا فشارهای بین‌المللی بوده است. این تحریم‌های اقتصادی بود که او را به پای میز مذاکره با غرب کشاند. و این جنبش سبز بود که خامنه‌ای را وادار کرد که از "حق‌الناس" صحبت کند. او به "حق‌الناس" باور ندارد.

دو سال گذشته، سیاست "تغییر رفتار" بار دیگر به محک خورد و ناکارائی آن آشکارتر گردید. بعد از انتخابات ۹۲ رفتار "خامنه‌ای" نه تنها تغییر نکرده، بلکه سرسخت‌تر از گذشته برتداوم سیاست‌های فاجعه‌بار کنونی پای فشرده است. او نه تنها امروز در مقابل تغییر ایستاده، بلکه برای جلوگیری از تغییر در دوره بعد از خودش هم برنامه‌ریزی می‌کند. واقعیت این است که خامنه‌ای همراه با سپاه، نیروهای امنیتی و راست افراطی مانع اصلی تغییر در کشور ما هستند. از این‌رو به جای امید واهی بستن به "تغییر رفتار" خامنه‌ای، باید نقش بازدارنده و مخرب او و یارانش را آشکار کرد و بر فشار نیروهای سیاسی و جامعه مدنی روی آن‌ها افزود.

تناقض نیست ...

ادامه از صفحه ۱۹

ولایت، با نیروی زور و توطئه عجین است. ولایت را باید از بین برد و به جامعه ایران آشکارا و صریح گفت که استراتژی سیاسی امروز ایران برای پیش‌رفتن و دور شدنش از پس ماندگی، همانا راهبردی است که از میان برداشتن غده بدخیم ولایت فقیه را نشانه می‌گیرد. این غده را نمی‌شود اصلاح کرد. اتخاذ رفتار سیاسی به امید تغییر رفتار ولی‌فقیه و برای رسیدن به یک ولایت "معقول"، امید به شکوفایی جمهوری اسلامی است! بکارگیری تز وحدت یابی «دولت وملت» در قالب ولایت‌فقیه، خیالیابی است و وهم محض. درمان ولی فقیه، همانا به موزه سپردن ولایت فقیه است و بس. در انتظار تغییر رفتار راهبردی ولی فقیه نشستن، خواب ماندن است و خواب نما شدن و دیگران را در خواب نشانادن. ما را، به بیداری نیاز است.

ولایت، با نیروی زور و توطئه عجین است. ولایت را باید از بین برد و به جامعه ایران آشکارا و صریح گفت که استراتژی سیاسی امروز ایران برای پیش‌رفتن و دور شدنش از پس ماندگی، همانا راهبردی است که از میان برداشتن غده بدخیم ولایت فقیه را نشانه می‌گیرد. این غده را نمی‌شود اصلاح کرد. اتخاذ رفتار سیاسی به امید تغییر رفتار ولی‌فقیه و برای رسیدن به یک ولایت "معقول"، امید به شکوفایی جمهوری اسلامی است! بکارگیری تز وحدت یابی «دولت وملت» در قالب ولایت‌فقیه، خیالیابی است و وهم محض. درمان ولی فقیه، همانا به موزه سپردن ولایت فقیه است و بس. در انتظار تغییر رفتار راهبردی ولی فقیه نشستن، خواب ماندن است و خواب نما شدن و دیگران را در خواب نشانادن. ما را، به بیداری نیاز است.

آدرس پستی:

L.G.e.v

Postfach 260268

50515 Köln

Germany

شماره حساب بانکی:

L.G.e.v : شماره حساب بانکی

شماره حساب: ۲۲۴۴۲۰۲۲

کد بانک: ۲۷۰۵۰۱۹۸

نام بانک:

Stadtparkasse Köln-Bonn

IBAN: DE33 37050198 0022 442032

SWIFT-BIC: COLSDE33

آدرس تماس با پست الکترونیک: karrooznamehi@gmail.com

آزادی، عدالت اجتماعی، دمکراسی و سوسیالیسم